اقتصاد و برنامه ریزی شهری
دوره ۸، شماره ۳

بازخوانی انتقادی ماتریس سوات در شهرسازی بر پایهٔ واقع گرایی انتقادی

محمد قضائی[1]*؛ نیلوفر پناهی[2]

۱. استادیار برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشکدهٔ هنر و معماری، گروه شهرسازی، خانهٔ مرتاض، دانشگاه یزد، یزد، ایران
۲. استادیار شهرسازی، گروه شهرسازی، دانشکدهٔ هنرومعماری، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

۴
نظری و بنیادین

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۲۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۷/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۴

چکیده

ماتریس سوات از پرکاربردترین چارچوب‌های صورت‌بندی موقعیت در دانش و حرفهٔ شهرسازی است؛ با این‌حال، برداشت یکسانی از ماهیت و اجزای آن وجود ندارد و این تفاوت در خوانش می‌تواند به تحلیل‌ها و راهبردهای متفاوت و گاه متعارض منجر شود. این پژوهش با رویکردی کیفی و متأثر از واقع‌گرایی انتقادی، با هدف بازخوانی منطق مفهومی سوات انجام شده است. در این راستا، پرسشنامه‌های نیمه‌ساختاریافته برای اعضای هیئت علمی و متخصصان فعال در حوزهٔ شهرسازی از طریق رایانامه ارسال شد و در نهایت، ۳۰ پرسشنامه تکمیل‌شده دریافت شد. داده‌ها با تحلیل محتوای کیفی و تفسیر پس‌کاوانه بررسی شدند. یافته‌های پژوهش نشان داد اختلاف در کاربرد سوات عمدتاً از سه ابهام ناشی می‌شود: ماهیت «نقاط» و نسبت آن‌ها با واقعیت یا ادراک کنشگران؛ معیار تمایز محیط‌های درونی و بیرونی؛ و تلقی سوات به عنوان ابزاری برای شناخت و تحلیل وضع موجود. بر این‌اساس، سوات نه ابزار شناخت اولیه، بلکه چارچوبی برای سازمان‌دهی شناخت در جهت تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد است؛ «نقطه» باید به جزء مشخص و قابل ارجاع سیستم و محیط پیرامونی آن اشاره کند و تمایز درون و بیرون نیز بر اساس نسبت جزء با سیستم و امکان مداخله تعیین شود. همچنین، قوت، ضعف، فرصت و تهدید صفات ذاتی اجزا نیستند، بلکه جایگاه آن‌ها را نسبت به اهداف برنامه‌ریزی نشان می‌دهند. در نهایت، با بازسازی روابط منطقی این مفاهیم، چک‌لیستی برای تعیین جایگاه اجزای محیط برنامه‌ریزی در ماتریس سوات ارائه شد که می‌تواند به کاهش ابهام‌های مفهومی در کاربست آن کمک کند.

کلمات کلیدی

برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای
چهارگانهٔ سوات
ماتریس سوات
محیط درون و بیرون
واقع‌گرایی انتقادی

* نویسندهٔ مسئول: mohammad.ghazaie@yazd.ac.ir

COPYRIGHTS
©2027 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Ghazaie M. Panahi N. A Critical review of SWOT in city planning from a critical realism perspective. *Urban Economics and Planning* 8(3):4-20.

DOI: 10.22034/uep.2026.591817.1956

۱. مقدمه

برنامه‌ریزی جامع و عقلانیت ابزاری، از اوایل دهۀ ۱۹۷۰ و در پی بروز بحران برنامه‌ریزی، به‌تدریج و دست‌کم در سطح نظری با چالش مواجه شدند و زمینه برای شکل‌گیری رویکردهای جایگزین، به‌ویژه عقلانیت و برنامه‌ریزی راهبردی، فراهم آمد. در همین راستا، ملک‌پوراصل و تیغ‌سازاده (۲۰۲۰: ۲۹۱) نیز طی پژوهشی نشان می‌دهند در حال حاضر تمایل برنامه‌ریزان از برنامه‌ریزی جامع و خطی به سوی برنامه‌ریزی راهبردی با هدف شفاف‌سازی و کنترل محیط تصمیم‌گیری متلاطم و پیچیده (Nedae Tousi, 2018: 26)، تغییر کرده است. در ایران نیز این تحول از اواخر دهۀ ۱۳۶۰ با تهیۀ طرح‌های توسعه و عمران شهرستان (ناحیه‌ای) آغاز شد و در اواسط دهۀ ۱۳۷۰ با تهیۀ طرح‌های ساختاری ـ راهبردی به جای طرح‌های جامع ادامه پیدا کرد (Majedi, 2012: 20-21).

تغییر در شیوۀ تفکر برنامه‌ریزی، نیازمند تغییر در ابزارهای مورد استفاده برای فهم موقعیت و تدوین راهبرد نیز بود. امری که باعث شد ابزارهای تفکر و تحلیل راهبردی نیز به صورت گسترده مورد توجه قرار گرفتند. در این‌میان، ماتریس داخلی ـ خارجی یا سوات به عنوان یکی از ابزارهای پرکاربرد، جایگاه ویژه‌ای در فرایند تحلیل و تدوین راهبرد پیدا کرد. این ماتریس با تمایز میان عوامل درونی (قوت‌ها و ضعف‌ها) و عوامل بیرونی (فرصت‌ها و تهدیدها) محیط برنامه‌ریزی، چارچوبی برای صورت‌بندی و ترکیب این عوامل در جهت استخراج راهبردها فراهم می‌کند (Lurati & Zamparini, 2018: 1; Mintzberg, 1994: 10). با وجود گذشت بیش از نیم قرن از پیدایش و به‌کارگیری ماتریس سوات و انتقادهای قابل توجهی که به آن ذیل پژوهش‌هایی با عنوان‌هایی همچون «تحلیل سوات: زمان جمع‌آوری این محصول فرارسیده است» (Hill & Westrbrook, 1997: 46)، «خداحافظی با تحلیل سوات» (Valentin, 2005: 91) و «زدن بر سر سوات» (Meyer et. al., 2016) وارد آمده (Puyt et al., 2023: 1)، همچنان روزآمدی خود را از دست نداده است؛ چنان که پژوهشگرانی همچون سرینواسن (۲۰۱۰: ۱) و لوهرک و همکاران (۲۰۲۱: ۴-۱) نیز بر اهمیت به‌کارگیری ماتریس در آینده تأکید می‌کنند. اما، با توجه به اینکه خاستگاه ماتریس سوات به مباحث علوم انسانی، مدیریت کسب‌وکار و برنامه‌ریزی سازمانی (Kalafsky and Sonnichsen, 2014: 2) برمی‌گردد، ترجمان مفاهیم مرتبط با ماتریس و اجزای تشکیل‌دهندۀ آن، یعنی محیط‌های بیرونی و درونی و چهارگانۀ قوت، ضعف، تهدید و فرصت، متناسب با بستر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای که بسیار متفاوت از بستر سازمانی و مدیریتی است، اهمیت قابل توجهی دارد. به بیان دیگر، استمرار کاربرد سوات در یک بستر متفاوت، لزوماً به معنای کفایت تعاریف و تمایزهای اولیه آن برای آن بستر نیست و می‌تواند نیازمند بازخوانی مفاهیم پایه‌ای آن باشد. با توجه به این ضرورتِ ترجمان و انطباق، این پرسش مطرح می‌شود که در ادبیات شهرسازی، خودِ این ابزار و مفاهیم آن تا چه حد مورد بازاندیشی قرار گرفته‌اند.

مروری بر مطالعات داخلی انجام‌شده در حوزۀ شهرسازی نشان می‌دهد خود ماتریس سوات و اجزایش، جز در موارد معدودی، توسط پژوهشگران مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. وجه غالب این مطالعات را می‌توان در دو مسیر اصلی مشاهده کرد: نخست مطالعاتی که ماتریس سوات و تعاریف اولیه از اجزای آن را به عنوان پیش‌فرض پذیرفته و سپس آن را به عنوان یک ابزار در مطالعۀ خود به کار گرفته‌اند؛ و دوم، مطالعاتی که متأثر از انتقادهایِ واردشده در خصوص اولویت‌بندی نکردن عوامل، به سراغ ترکیب این ماتریس با روش‌های دیگر و یا کمی‌سازی آن رفته‌اند (Al-Araki, 2013: 618; Ghanbari and Sardari, 2018: 190). در مسیر نخست، مسئلۀ تناسب مفاهیم و تمایزهای پایه‌ای سوات با بستر شهرسازی اساساً موضوع پژوهش قرار نگرفته است؛ در مسیر دوم نیز تلاش عمدتاً معطوف به بهبود نحوۀ پردازش و اولویت‌بندی عوامل بوده، نه بازاندیشی در معنای خودِ عوامل و محیط‌هایی که در آن‌ها قرار می‌گیرند. بنابراین، بخش قابل توجهی از ادبیات موجود، مسئلۀ «چگونه بهتر استفاده کردن از سوات» را دنبال کرده، در حالی که مسئلۀ مقدم بر آن، یعنی «اینکه سوات و اجزای آن در بستر شهرسازی اساساً چگونه باید فهمیده شوند»، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این‌میان، گلکار (۲۰۱۱: ۳۷۵؛ ۲۰۰۶: ۶۰) از جمله معدود مطالعاتی است که به مناسب‌سازی ماتریس سوات و بازخوانی و بازتعریف مفاهیم اولیه آن در چارچوب طراحی شهری اقدام کرده است. مهم‌ترین وجه تمایزی که گلکار مطرح می‌کند به فعلیت پدیده‌ها برمی‌گردد. او بالقوه و بالفعل بودن را به عنوان وجه تمایز محیط بیرون و درون مطرح می‌سازد. به علاوه، اکبری و همکاران (۲۰۱۵: ۹۲) ضمن مناسب‌سازی ماتریس سوات و ارائۀ مدل جامع پیشنهادی برای مسائل شهری، در رابطه‌های درونی بین قوت‌ها و ضعف‌ها و رابطه‌های بیرونی بین فرصت‌ها و تهدیدها و همچنین، رابطه‌های محیط‌های درونی و بیرونی تجدید نظرهایی را ارائه می‌دهند و نگرش جدیدی را پیرامون نحوۀ برخورد ابعاد عرضه می‌کنند. همچنین، آن‌ها مانند ندیمی (۲۰۰۵: ۱۳۳) به سه محیط عمومی، عملیاتی و درونی قائل هستند. با این‌حال، این تلاش‌ها عمدتاً در قالب مطالعات موردی یا در بستر طراحی شهری و برای پاسخ به نیازهای همان بستر باقی مانده‌اند و به یک چارچوب مفهومی مشترک برای بازخوانی سوات در حوزۀ گسترده‌تر شهرسازی منجر نشده‌اند. در نتیجه، در بخش قابل توجهی از مطالعات برنامه‌ریزی، مفاهیم و مرزهای محیط‌های درونی و بیرونی و نیز چهارگانۀ سوات همچنان بدون بازخوانی مستقل و بر مبنای تعاریف و برداشت‌های موردی به کار گرفته می‌شوند.

این خلأ در بازاندیشی مفهومی را می‌توان در پرتو انتقادهایی که در سطح نظری و روشی به ماتریس سوات وارد شده‌اند، بهتر درک کرد؛ چراکه استفادۀ سهل و ممتنع از ماتریس می‌تواند بسیار خطرناک باشد (Pickton and Wrigt, 1998: 101). بخش مهمی از این انتقادها، نه به اصل ایدۀ تفکیک عوامل، بلکه به ابهام در مفاهیم و فرایند تشخیص و طبقه‌بندی آن‌ها بازمی‌گردد. به عنوان مثال، قاضی‌نوری و همکاران (۲۰۱۱: ۴۳) اشاره می‌کنند که بسیاری از کاربردهای ماتریس سوات معمولاً به چیزی بیش از یک تمرین ناساختارمند، عمومی و شتاب‌زده نمی‌انجامد که به فهرست‌هایی نامعتبر، مبهم و ناسازگار از عوامل داخلی و خارجی ختم می‌شود و اعتبارسنجی آن‌ها را مختل می‌کند. همچنین، آن‌ها اشاره می‌کنند که مشکل رایج سوات به استفادۀ نادرست از آن و وجود ابهام و نه ذات سوات برمی‌گردد. به‌کارگیری واژگان کلی یا مبهم و عبارت‌های طولانی برای ذکر عوامل در ماتریس از جمله دیگر انتقادهای کلیدی هستند. فقدان یک روش نظام‌مند برای تمایز قائل شدن بین محیط بیرونی و درونی و سپس تخصیص عوامل به چهارگانۀ سوات از جمله دیگر انتقادهای وارد به این ماتریس است. این فقدان از آن‌رو به ابهام و خوانش‌های متعدد می‌انجامد که در غیاب معیارهای روشن، تشخیص و دسته‌بندی عوامل به محیط‌های بیرون و درون به تفسیر فردی تحلیل‌گر وابسته می‌شود. در نتیجه، عوامل مشابه ممکن

است در تحلیل‌های مختلف در دسته‌های متفاوتی قرار گیرند (Leigh, 2009: 120; Pickton and Wrigt, 1998: 105). بنابراین، ابهام در سوات فقط یک مسئلهٔ اجرایی هنگام تکمیل ماتریس نیست؛ بلکه می‌تواند از نحوهٔ تعریف و فهم مفاهیم پایه‌ای آن آغاز شود. هرچه مرز مفهومی میان محیط درونی و بیرونی، یا معیار تشخیص قوت، ضعف، فرصت و تهدید، روشن‌تر نباشد، امکان تولید فهرست‌های متفاوت از یک موقعیت واحد و در نتیجه، استخراج راهبردهای متفاوت افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، آنچه به عنوان «تحلیل سوات» ارائه می‌شود، بیش از آنکه بازتابی از یک چارچوب تحلیلی منسجم باشد، حاصل خوانش‌های متفاوت و گاه سوگیرانه از مفاهیم پایه و بستر مطالعاتی است. این امر می‌تواند به بروز ابهام در فرایند یادگیری و به‌کارگیری این ابزار نیز منجر شود (Lohrke, et. al., 2021: 21; Chermack and Kasshanna, 2007: 393; GÜREL & TAT, 2017: 1004-5). پتراسکاس و همکاران (۲۰۱۸: ۳۰۷) نیز نشان می‌دهند تحلیل سوات عمدتاً بر اساس ارزشیابی زبانی شخصی‌سازی شده از موقعیت تحت نظر است و به همین‌دلیل می‌تواند با سوگیری و خوانش‌های متعدد از وضع موجود همراه باشد. همان‌طور که هیل و وست بروک (۱۹۹۷: ۵۰) نیز بیان می‌کنند، تمام این نکات که در اینجا از آن‌ها به عنوان انتقادهای وارد بر سوات یاد کردیم، استفاده از آن را به یک بحث کلی بدون هیچ ارتباطی با کاربرد عملی تقلیل می‌دهد.

مجموعه انتقادهای پیش‌گفته، از جمله فقدان معیارهای نظام‌مند برای شناسایی و طبقه‌بندی عوامل، ابهام در تمایز میان محیط داخلی و خارجی، و وابستگی به تفسیر فردی استفاده‌کنندگان از ماتریس، در ترکیب با یکدیگر نشان می‌دهند که علی‌رغم کاربرد گستردهٔ ماتریس سوات، همچنان ابهام‌هایی در خصوص این ماتریس و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن وجود دارد. از این منظر، بهبود سوات فقط با افزودن روش‌های کمی، اولویت‌بندی عوامل یا ترکیب آن با سایر ابزارها حاصل نمی‌شود؛ زیرا پیش از هرگونه پردازش یا اولویت‌بندی، باید مشخص باشد چه چیزی در محیط درونی یا بیرونی قرار می‌گیرد و بر چه مبنایی یک پدیدهٔ قوت، ضعف، فرصت یا تهدید تلقی می‌شود. از این‌رو، شکاف مورد نظر پژوهش حاضر فقدان یک بازخوانی مفهومی منسجم از خودِ ماتریس و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن متناسب با شهرسازی است. لذا مطالعهٔ حاضر با پذیرش ماتریس سوات به عنوان یک ابزار تفکر راهبردی، در صدد است تا به منظور پرهیز از مواجههٔ سهل و ممتنع با آن و مناسب‌سازی‌اش با بستر شهر و منطقه به بازخوانی ماتریس و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن بپردازد. بنابراین، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که «چگونه می‌توانیم سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن را به‌نوعی کمتر مناقشه‌انگیز در ادبیات شهرسازی بازتعریف کرد؟» هدف از این بازتعریف، کاهش ابهام و تفسیرهای چندگانه و محدود کردن تأثیر سوگیری‌های تحلیل‌گر و در نهایت فراهم کردن زمینه‌ای برای شکل‌گیری فهم مشترک‌تر در میان کاربران این ابزار در حوزهٔ شهرسازی است. در این معنا، پژوهش حاضر به جای تمرکز بر افزودن یک تکنیک جدید به فرایند تحلیل سوات، یک گام به عقب برمی‌دارد و مفروضات مفهومی پیشینی استفاده از این ابزار را در بستر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای مورد بازخوانی قرار می‌دهد.

۲. مبانی نظری

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، ناتوانی نظریه و عمل برنامه‌ریزی در نیمهٔ اول قرن بیستم، نظریه‌پردازان را بر آن داشت تا به نظریه‌پردازی پیرامون رویکردهای کارآمدتری برای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری روی آورند. برنامه‌ریزی راهبردی یکی از رویکردهای حاصل از این نگرش انتقادی به نظریه‌های برنامه‌ریزی در دورهٔ یادشده است که به رهبران، مدیران و کارکنان کمک می‌کند تا با شناسایی علل ریشه‌ای مشکلات و با اتکا به داشته‌ها به تحلیل وضعیت کنونی بپردازند، اهداف بلندمدت را تعیین و با ساخت راه برای آینده برنامه‌ریزی کنند (Wait and Govender, 2018: 3). در این چارچوب، تحلیل سوات یکی از ابزارهای پرکاربرد برنامه‌ریزی راهبردی است. این‌گونه به نظر می‌رسد که تحلیل سوات اولین‌بار در سال ۱۹۵۰ توسط دو فارغ التحصیل مدرسه بازرگانی هاروارد به نام‌های آلبرت اسمیت (Albert Smith) و رولند کریستنسن (Roland Kristiansen) مطرح شد و بیشترین موفقیت مشهود این تحلیل زمانی به دست آمد که جک ولچ (Jack Welch) از جنرال الکتریک در سال ۱۹۸۰ از آن برای افزایش بهره‌وری سازمان خود استفاده کرد (Khojir, 2019: 2).

کارکرد سوات پیش از هر چیز متوجه شناسایی و تلفیق عوامل درونی (قوت‌ها و ضعف‌ها) و عوامل بیرونی (فرصت‌ها و تهدیدها) است؛ و این امکان را برای محیط برنامه‌ریزی فراهم می‌آورد تا جهت موفقیت اقدامات درونی‌اش را با واقعیت‌های بیرونی هم‌راستا کند (GÜREL & TAT, 2017: 1001; Lee, 2013: 572). از جمله دیگر کارکردهای سوات می‌توان به ارزیابی کردن محیط داخلی و خارجی اشاره کرد (Sharifzadegan & Malekpour Asl, 2013: 66). ویت و گاوندر (۲۰۱۳: ۳) بیان می‌کنند که اولین گام در برنامه‌ریزی راهبردی تحلیل موقعیت است. رهبران و مدیران می‌توانند با ارزیابی محیط داخلی و خارجی با بهره‌مندی از سوات، دیدگاهی کلی از حوزه نیازمند بهبود به دست آورند. لذا سوات به مدیران کمک می‌کند تا عواملی را که در دستیابی یا عدم دستیابی به اهداف سازمانی نقش دارند، درک کنند (Chermack & Kasshanna, 2007: 386). سوات در کاهش حجم اطلاعات پیچیده نیز کمک می‌کند. کارکردی که می‌توان آن ساده‌سازی کردن یا سازمان‌دهی کردن اطلاعات نامید (Wait & Govender, 2019: 3). گلکار (۲۰۱۱: ۳۷۴) نیز اشاره می‌کند که تکنیک سوات با ایجاد نظم، ساختاردهی، عینیت‌گرایی، شفاف‌سازی و تمرکزبخشی هدفمند به مباحث قادر است نقش مؤثری را در ارتقای کیفیت تصمیم‌سازی محیطی ایفا کند. فارغ از همهٔ کارکردهای یادشده، پشتیبانی از تصمیم‌گیری و ساختن راهبردها را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین کارکرد ماتریس سوات در نظر گرفت (Lurati & Zamparini, 2018: 1; Leigh, 2010: 115). حسینی و شهانقی (۲۰۱۶: ۶۱) در این خصوص ذکر می‌کنند که سوات با استفاده از شناسایی و دسته‌بندی قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها و تلفیق آن‌ها به تدوین راهبردهای گوناگون برای محیط برنامه‌ریزی اقدام می‌کند.

در سطور پیشین هنگام برشمردن کارکردهای سوات، دیدیم که «شناسایی کردن»، «تلفیق کردن»، «ارزیابی کردن»، «ساده کردن»، «دسته‌بندی کردن» و «سازماندهی کردن» همگی در راستای «تدوین و ساخت راهبرد» هستند. محققان نشان می‌دهند آنچه باید شناسایی شود و عمدتاً از آن‌ها در ادبیات سوات به نام‌های «عامل» یا «نقطه» یاد می‌کنیم، پیش از آنکه ارزیابی شده و به عنوان قوت، ضعف، فرصت یا تهدید برچسب‌گذاری شوند، همان منابع، قابلیت‌ها، شرایط محیطی، روندهای اقتصادی، اجتماعی یا ویژگی‌های مکانی هستند که وضعیت موجود را توصیف می‌کنند و سپس، بر اساس ماهیت و اثرشان در یکی از چهار دسته سوات دسته‌بندی می‌شوند

(Khojir, 2019: 4-5; Ahmadi, 2008: 6; Leigh, 2010: 115-116)؛ و اساساً به همین دلیل است که در برخی از منابع ماتریس سوات را ماتریس مبتنی بر منابع (Resource-based SWOT) خوانده‌اند. ولنتین (۲۰۰۱: ۵۵) نشان می‌دهد منابع، سازه‌های بنیادی قابلیت‌ها به شمار می‌آیند، اما نیازی به ترسیم تمایزات صلب میان منابع و قابلیت‌ها نیست. تنها کافی است نوعی سلسله‌مراتب در نظر گرفته شود که در آن، قابلیت‌های سطح بالا و نسبتا پیچیده از طریق ترکیب منابع و قابلیت‌های سطح پایین‌تر شکل می‌گیرند (Sammut-Bonnici & Galea, 2015: 1). به عنوان مثال، اگر منطقه‌ای قابلیت جذب گردشگر دارد یا پهنه‌ای از این منطقه قابلیت پرورش آبزیان دوستدار آب‌شور را دارد، این به دلیل وجود منابعی همچون آثار باستانی، معماری، فرهنگی و یا منابع آب‌شور است.

از این‌رو، تعیین جایگاه این منابع وابسته به نسبت آن‌ها با سیستم مورد مطالعه و هدف برنامه‌ریزی است؛ نسبتی که بر اساس آن، این عوامل در قالب محیط درون یا بیرون تعریف می‌شوند. با این‌حال، تعیین جایگاه عوامل در محیط درون یا بیرون در ادبیات بر مبنای یک معیار واحد صورت نگرفته و معیارهای متفاوتی برای این تفکیک پیشنهاد شده است. یکی از معیارهای مطرح‌شده، کنترل‌پذیری است. به خلاف عوامل داخلی که کنترل پذیرند عوامل خارجی معمولاً تحت کنترل نیستند یا کنترل کمی بر آن‌ها وجود دارد (Lurati and Zamparini, 2018: 5; Ghazinoory et al., 2011: 25; Ahmadi, 2008: 4-5). معیار دیگر، نسبت عامل با سیستم است. آنچه درون سیستم قرار دارد، عامل داخلی و آنچه بیرون سیستم قرار دارد، عامل خارجی است (GÜREL & TAT, 2017: 996-998; Lee, 2013: 572). در برخی منابع، بالفعل یا بالقوه بودن عامل نیز به عنوان معیاری برای تمایز این دو محیط مطرح شده است؛ بر این اساس، آنچه در وضعیت کنونی موجود و بالفعل است در محیط درون و آنچه به امکان‌ها و شرایط بالقوهٔ آینده مربوط می‌شود در محیط بیرون قرار می‌گیرد (Golkar, 2011: 387; Vonk et. al., 2007: 1700).

بر این‌اساس، قوت‌ها را می‌توان به منابع، قابلیت‌ها و دیگر داشته‌های درونی محیط نسبت داد که می‌توانند در تحقق اهداف برنامه‌ریزی مورد بهره‌برداری قرار گیرند و در شرایطی، به شکل‌گیری مزیت نسبی فضایی یا برتری مکانی که از مقایسه با محدوده‌های هم‌جوار یا هم‌سطح پدیدار می‌شود، بینجامند. این قوت‌ها شامل توانمندی‌ها، منابع ارزشمند، ویژگی‌های خاص، وفاداری، دقت و نظم در عملکرد هستند که موجب تمایز یک محیط از سایرین می‌شوند و به دستیابی به اهداف کمک می‌کنند (Kalafsky & Sonnichsen, 2014, p. 3; Leigh, 2010: 126). در مقابل، ضعف‌ها به آسیب‌پذیری‌های درونی محیط اشاره دارند که تحت تأثیر تصمیمات داخلی ایجاد شده و مانعی برای موفقیت محسوب می‌شوند. ضعف‌ها می‌توانند شامل کمبود منابع، ناکارآمدی در مقایسه با رقبا، یا نارسایی‌های ساختاری باشند که توسعهٔ منطقه‌ای را محدود می‌سازند (GÜREL and TAT, 2017: 996). قوت‌ها و ضعف‌ها هر دو به وضعیت فعلی و موجود محیط برنامه‌ریزی اشاره دارند (Vonk, et. al., 2007: 1700).

فرصت‌ها به عواملی بیرونی گفته می‌شوند که می‌توانند رشد و پیشرفت را برای منطقه به همراه داشته باشند. این عوامل معمولاً خارج از کنترل بازیگران درونی‌اند، اما در صورت بهره‌برداری مناسب می‌توانند زمینه‌ساز بهبود عملکرد و ایجاد مزیت شوند. فرصت‌ها در واقع شرایط مساعدی در محیط خارجی‌اند که امکان کسب منافع و پیشرفت را فراهم می‌سازند (Wait and Govender, 2018: 6)، اما تهدیدها شامل عواملی هستند که می‌توانند مانع رشد شوند یا روند توسعه را با خطر مواجه کنند. این تهدیدها نیز ماهیتی بیرونی دارند و معمولاً از محدودیت‌ها، روندهای ناپایدار یا تغییرات محیطی ناشی می‌شوند که ممکن است در کوتاه‌مدت یا بلندمدت بر حیات و پایداری منطقه تأثیر منفی بگذارند (Hosseini and Shahanghi, 2016: 63). حسنی و شهانقی (۲۰۱۶: ۶۱) همچنین تأکید دارند که در بررسی فرصت‌ها و تهدیدها باید آینده‌نگری و تحلیل محیط آینده را نیز لحاظ کرد. توجه به این نکته حائز اهمیت است که غالب تعاریف ارائه‌شده برای چهارگانه سوات، عمدتاً در بستر سازمان و بنگاه اقتصادی شکل گرفته‌اند؛ از این‌رو، در انتقال آن‌ها به محیط برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، مصادیق آن‌ها باید متناسب با ماهیت فضایی، نهادی و اجتماعی گستره مورد مطالعه بازتعریف شوند.

علی‌رغم سادگی ظاهری این چارچوب، کاربست عملی آن همواره با چالش‌های همراه بوده است. مرور ادبیات نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از این چالش‌ها نه فقط ناشی از ضعف‌های اجرایی، بلکه ریشه در ابهام مفهومی و فقدان چارچوبی منسجم برای تعریف و طبقه‌بندی عوامل دارد. به عنوان مثال، کلارک (۲۰۱۱: ۲۸۸ و ۲۹۷) اشاره می‌کند تدوین فهرست‌های کلیشه‌ای از چهارگانهٔ سوات و فقدان یک سازوکار عمیق به منظور تعیین قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها منجر به آن می‌شود که ماتریس سوات نتواند نقش مؤثری را در تدوین راهبردها و ساخت راه‌ها ایفا کند. همچنین، وی تأکید می‌کند که وجود چالش در به‌کارگیری ماتریس سوات، نه‌تنها می‌تواند ریشه در شکاف بین آموزش و عمل داشته باشد، بلکه می‌تواند ناشی از برداشت‌های نادرست مربیان و یا آموزش‌های غلطی که آن‌ها نیز در گذشته دیده‌اند باشد (Kalafsky & Sonnichsen, 2015; 2). لوهرک و همکاران (۲۰۲۱: ۲۱) نیز در همین راستا نشان می‌دهند سوات و شناسایی اجزای آن شامل فرایندی بسیاری پیچیده‌ای است که دانشجویان را برای درک کامل و به‌کارگیری موفق با چالش روبه‌رو می‌سازد.

کومَن و رونِن (۲۰۰۹: ۵۶۷۷) نیز ضمن تأکید بر فقدان یک روش نظام‌مند برای شناسایی چهارگانهٔ سوات، تمرکز بیش از حد بر فهرست‌های طولانی به جای عوامل کلیدی و ناتوانی در نشان دادن روابط علّی میان عوامل را از جمله دیگر کاستی‌های سوات برشمردند. ابهام در تمایز بین عوامل داخلی و خارجی، نادیده گرفتن جنبه‌های متضاد هر عامل (مانند ضعف‌های دارای جنبه‌های مثبت یا این حقیقت که گاهی اوقات پیش می‌آید که یک عامل هم می‌تواند قوت و هم ضعف باشد) و عدم محاسبهٔ هزینه و فایده نیز از جمله دیگر انتقادهایی است که به زعم لِی (۲۰۱۰: ۱۲۳) به سوات وارد است. این وضعیت باعث می‌شود که عبارت‌های کلی و مبهمی به عنوان خروجی تحلیل تولید شود که قابلیت راهبری عمل را کاهش می‌دهد (Leigh: 2010: 120; Ghazinoory et. al., 2015: 43). ابهام در این عبارت‌ها مانع از آن می‌شود که پژوهشگران دقیقاً متوجه آن منبع یا داشته‌ای شوند که امکان بهره‌مندی از آن وجود دارد و یا اینکه باید برای جبران کاستی آن اندیشه‌ای صورت گیرد. همچنین، در این چنین حالتی گاه نمی‌توان به یک موافقت عام برای قرار دادن یک عامل ذیل یکی از چهارگانه‌ها رسید. علاوه بر این، خوانش‌های متعدد و فقدان چارچوبی نظام‌مند برای شکل‌دهی

به یک رویه مشخص زمینه را برای اثرگذاری سوگیری‌های شناختی بر تعاریف شناسایی‌کننده محیط داخلی و خارجی و چهارگانهٔ سوات فراهم آورده است (Pickton and Wright, 1998: 106; GÜREL and TAT, 2017: 1004-1005). در مجموع، انتقادهای مطرح‌شده را می‌توان در سه سطح به یکدیگر مرتبط دانست: نخست، ابهام در شناسایی و صورت‌بندی آنچه به عنوان عامل وارد ماتریس می‌شود؛ دوم، نبود معیارهای روشن و مشترک برای تعیین جایگاه عوامل در محیط درون و بیرون و سپس در چهارگانهٔ سوات؛ و سوم، غلبهٔ توصیف بر تبیین و در نتیجه، ضعف پیوند میان عوامل شناسایی‌شده و تدوین راهبرد.

بنا بر آنچه از کارکرد، ورودی‌های ماتریس، محیط‌های درون و بیرون، چهارگانهٔ سوات و انتقادهای صورت‌گرفته بر آن بیان شد، به نظر می‌رسد بخشی از چالش‌های سوات نه به فقدان عوامل و شرایط واقعی در محیط برنامه‌ریزی، بلکه به نحوهٔ شناخت، صورت‌بندی و طبقه‌بندی آن‌ها در قالب ماتریس بازمی‌گردد. به بیان دیگر، فاصله‌ای میان آنچه در محیط برنامه‌ریزی وجود دارد و نحوه‌ای که استفاده‌کنندگان آن را در قالب عوامل، محیط‌های درون و بیرون و چهارگانهٔ سوات بازنمایی می‌کنند، می‌تواند شکل گرفته باشد و همین امر به این پرسش دامن می‌زند که آنچه در سطح تجربی به عنوان سوات می‌بینیم، تا چه اندازه بازنمایی مناسبی از واقعیت‌های مولد آن است؟ به این‌منظور، ضروری است تا مسیر تجربه تا واقعیت را طی کرد و خوانشی مجدد از ماتریس و اجزای اصلی ان به دست داد. با این شیوه می‌توان با تعریف یک سازوکار نظام‌مند شرایط را به نحوی فراهم آورد تا شکاف بین تجربه و واقعیت به حداقل ممکن رسیده و سوات عملکرد موثرتری را از خود نشان دهد. در میان سنت‌های فکر موجود، هستی‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی می‌تواند به این گذار کمک کند. این سنت از یک طرف زمینه را برای پی بردن به حقیقت پنهان در زیر ساختارها و تلاش برای نقد و اصلاح آن‌ها فراهم می‌آورد. از طرف دیگر، هستی‌شناسی آن واقعیت را به سه سطح تقسیم می‌کند. اول، سطح تجربی، که حوزه‌ای از رویدادهاست که ما آن‌ها را مستقیم یا غیر مستقیم تجربه می‌کنیم. در این سطح رویدادها یا موضوعات می‌توانند سنجش شده و به طور تجربی و اغلب از طریق فهم مشترک قابل توضیح باشند. سطح میانی، شامل حوزهٔ بالفعل است. در این فیلتر تجربهٔ انسانی وجود ندارد و رویدادها فارغ از تجربه شدن یا نشدن رخ می‌دهند. در نهایت سطح سوم، یعنی حوزهٔ واقعی است. در این سطح، خواصی ذاتی در یک ابژه وجود دارند که به عنوان نیروهای سببی به‌وجودآورندهٔ رویدادها عمل می‌کنند (Bhaskar, 1975/2008: 46-52; Dadashpoor and Rostami, 2019: 114-115).

برآیند مباحث نظری نشان می‌دهد سوات فقط چارچوبی برای فهرست کردن قوت‌ها، ضعف‌ها، فرصت‌ها و تهدیدها نیست، بلکه فرایندی است که در آن واقعیت‌های محیط برنامه‌ریزی ابتدا در قالب عوامل یا نقاط شناسایی و صورت‌بندی شده، سپس بر اساس نسبت آن‌ها با سیستم مورد مطالعه و معیارهای به‌کاررفته در محیط‌های درون و بیرون جای می‌گیرند و در نهایت در قالب چهارگانهٔ سوات برای پشتیبانی از تدوین راهبرد تلفیق می‌شوند. از این منظر، کارآمدی سوات نه تنها به شناسایی عوامل مناسب، بلکه به چگونگی شناخت، صورت‌بندی و طبقه‌بندی آن‌ها وابسته است. با این‌حال، مرور ادبیات نشان داد در هر یک از این مراحل، به‌ویژه در تعیین آنچه به عنوان عامل وارد ماتریس می‌شود، تمایز میان محیط‌های درون و بیرون و نسبت دادن عوامل به چهارگانهٔ سوات، ابهام‌ها و خوانش‌های متفاوتی وجود دارد. این ابهام‌ها می‌توانند فاصله‌ای میان واقعیت‌های محیط برنامه‌ریزی و بازنمایی آن‌ها در ماتریس ایجاد کنند و در نتیجه، قابلیت سوات برای پشتیبانی از تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد را تحت تأثیر قرار دهند. بنابراین، بازخوانی سوات را می‌توان تلاشی برای بازاندیشی در این فرایند شناخت و بازنمایی دانست؛ به گونه‌ای که با اتکا به تمایز میان سطوح تجربی، بالفعل و واقعی، مبنایی روشن‌تر برای شناسایی عوامل، تعیین جایگاه آن‌ها در محیط‌های درون و بیرون و طبقه‌بندی آن‌ها در چهارگانهٔ سوات فراهم شود.

۳. روش پژوهش

همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، ادامهٔ حیات ماتریس سوات در گرو استفادهٔ درست و بازخوانی آن و اجزای تشکیل‌دهنده‌اش متناسب با گسترهٔ شهر و منطقه است. در همین راستا، مطالعهٔ حاضر در صدد است تا به منظور رسیدن به فهمی مشترک و کمتر مناقشه‌انگیز و در راستای تعدیل خوانش‌های متعدد و کاستن از سردرگمی، ابهام و چندگانگی به‌وجود آمده، به بازخوانی ماتریس سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن بپردازد. در حقیقت، این تصور وجود دارد که فهم امروز پژوهشگران از ماتریس سوات به‌نوعی به خود آن‌ها و آموزه‌های‌شان وابسته بوده و همین امر زمینه‌ساز شکل‌گیری ابهام و چندگانگی موجود شده است. حال آنکه با فرض اینکه موضوع مورد مطالعه، یعنی روابط، تمایزها و سازوکارهای مفهومی‌ای که ماتریس سوات بر آن‌ها استوار است، فقط محصول ادراک استفاده‌کنندگان نیست و می‌توان برای آن‌ها وجودی مستقل از برداشت‌های فردی قائل شد؛ می‌توان انتظار داشت تا به فهمی مشترک و نظام‌مندتر از ماتریس و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن دست یافت. لذا، این پژوهش در چارچوب رهیافت واقع‌گرایی انتقادی قرار می‌گیرد و از هستی‌شناسی واقع‌گرایی عمیق و معرفت‌شناسی نوواقع‌گرایی برخوردار است (Mohammadpour, 2018: 201-214). به خلاف اثبات‌گرایان که واقعیت را به واقعیت تجربی محدود می‌دانند و متناسب با این تفکر فقط به معرفت تجربی برای شناسایی واقعیت بسنده می‌کنند، واقعیت ذیل رهیافت یادشده دارای سه لایهٔ تجربی، بالفعل و واقعی است (Bhaskar, 1975/2008: 46-52). علم برای واقع‌گرایی انتقادی، شناسایی ساختارها و نهادهای اجتماعی عمیق مانند موجودیت‌ها، قوای علی و سازوکارهای مولد است. بر این‌اساس، فرایند تحلیل در این پژوهش بر مبنای منطق شش‌مرحله‌ای واقع‌گرایی انتقادی دانرمارک و همکاران (۲۰۰۲) سامان یافته است (جدول ۱)؛ فرایندی که از توصیف واقعیت تجربی آغاز می‌شود، با وضوح تحلیلی و استفهام ادامه می‌یابد، از طریق پس‌کاوی به تبیین سازوکارهای زیربنایی می‌رسد و سپس با مقایسه، انتزاع و عینیت‌بخشی و زمینه‌مندسازی، تبیین حاصل را مورد بازبینی و در بستر مورد مطالعه صورت‌بندی می‌کند. در این چارچوب، پس‌کاوی فقط یک تکنیک برای تولید مفهوم نیست، بلکه منطق پیوند دادن سطح تجربی داده‌ها با سازوکارهای احتمالیِ مولد و زیربنایی آن‌هاست (Blakie, 2000: 144-152; Goleij and Sharifzadegan, 2022: 132; Danermark et. al. 2002: 109-111; Ehsani Moghadam et. al., 2020: 7).

جدول ۱. فرایند تحلیل بر مبنای منطق شش‌مرحله‌ای واقع‌گرایی انتقادی دانرمارک و همکاران

ردیف	مرحله	سطح واقعیت	اقدام
۱	توصیف	تجربی	ثبت پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان
۲	وضوح تحلیل	تجربی-بالفعل	کدگذاری و دسته‌بندی مضامین
۳	استفهام	بالفعل	شناسایی تناقض‌ها و ابهام‌ها
۴	پس‌کاوی	واقعی	استخراج سازوکارهای مولد (مثل «نقطه به عنوان جزء» و «کنترل‌پذیری»)
۵	مقایسه	واقعی ـ بالفعل	مقایسه با ادبیات
۶	عینیت‌بخشی	بالفعل ـ تجربی	بازتعریف سوات در بستر شهرسازی

با توجه به خطاپذیر و اصلاح‌پذیر بودن معرفت در چارچوب واقع‌گرایی انتقادی، در گام نخست لازم بود برداشت‌ها و تفسیرهای متخصصان دربارهٔ ماتریس سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن گردآوری شود. بر این‌اساس، داده‌های پژوهش از طریق یک پرسشنامهٔ نیمه‌ساخت‌یافته با پرسش‌های باز[1] و با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند گردآوری شد. اگرچه در واقع‌گرایی انتقادی معمولاً از مصاحبه‌های عمیق استفاده می‌شود، اما با توجه به در دسترس نبودن اساتید از یک طرف و تأکید بر شناسایی سازوکارهای مفهومی مولد ابهام در سوات و نه تجربهٔ زیستهٔ مشارکت‌کنندگان از طرف دیگر، این پرسشنامهٔ نیمه‌ساخت‌یافته با پرسش‌های باز، امکان گردآوری گسترده برداشت‌ها را فراهم کرد و سپس، از طریق پس‌کاوی به سطح سازوکارهای مولد ارتقا یافتند. سؤالات این پرسشنامه بر سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن منطبق بود و با هدف درکِ اساتید شهرسازی از آن‌ها نگارش شده بودند. پیش از ارسال پرسشنامه‌ها، نگارندگان که هر دو از اعضای هیئت علمی هستند، سؤال‌ها را بررسی کرده و آن‌ها را با چندتن از همکاران دانشگاهی خود به اشتراک گذاشتند تا از وضوح، تناسب و کفایت مفهومی پرسش‌ها اطمینان حاصل شود. پس از اصلاح صورت‌بندی پرسش‌ها و ساده‌سازی آن‌ها متناسب با بازخوردهای دریافتی، پرسشنامه در اختیار ۲ فرد واجد شرایط قرار گرفت، تا ضمن پاسخگویی به سؤال‌های باز با طرح پرسش‌های احتمالی، نگارندگان را در وضوح بخشیدن بیشتر به سؤالات یاری رسانند. در منطق دانرمارک و همکاران (۲۰۰۲)، این مرحله را می‌توان در سطح «توصیف» در نظر گرفت؛ یعنی ثبت و صورت‌بندی آنچه مشارکت‌کنندگان دربارهٔ سوات می‌گویند، بدون اینکه این ادراک‌ها مستقیم معادل واقعیت مورد مطالعه تلقی شوند. از این‌رو، پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان در این پژوهش نه به عنوان تعریف نهایی سوات، بلکه به عنوان بازنمایی‌های تجربی و معرفتیِ موجود درباره آن مورد استفاده قرار گرفتند.

جامعهٔ آماری این تحقیق را اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های دولتی تشکیل می‌دهند که رشته شهرسازی در آن‌ها تدریس می‌شود. دو دلیل اصلی برای این انتخاب وجود داشت: نخست، این اساتید مستقیم با پروژه‌های حرفه‌ای که انجام می‌دهند در ترجمان واقعیت‌های محیط برنامه‌ریزی و بازنمایی آن‌ها در ماتریس سوات نقش دارند؛ و دوم اینکه آن‌ها با مسئولیت آموزشی که به دوش می‌کشند و با تربیت اساتید و حرفه‌مندان آینده به طور غیرمستقیم در این ترجمان سهیم هستند. بنابراین، دیدگاه آنان در این پژوهش نه به عنوان داوری نهایی دربارهٔ ماهیت سوات، بلکه به عنوان بخشی از سطح تجربی و معرفتی‌ای در نظر گرفته شد که باید از طریق تحلیل انتقادی از آن فراتر رفت.

پس از مراجعه به پایگاه‌های مرتبط در مجموع ۲۹ دانشگاه و ۱۷۶ عضو هیئت علمی شناسایی شدند. از آنجا که امکان مصاحبهٔ حضوری با همهٔ این اساتید فراهم نبود، شیوهٔ گردآوری داده از طریق رایانامه صورت گرفت. بنابراین، به پایگاه‌های آن ۲۹ دانشگاه مراجعه شد، رایانامهٔ اساتید استخراج شد و پرسشنامه به همراه نامهٔ دعوت به مشارکت در تحقیق برای آن‌ها ارسال شد. با توجه نرخ پایین بازگشت نامه‌ها در این شیوه از گردآوری اطلاعات، نمونه‌گیری از بین این ۱۷۶ نفر صورت نگرفت و نامه یادشده برای همهٔ آن‌ها ارسال شد. همچنین، پس از گذشت حدود یک و ماه نیم از ارسال اولین نامه، دوباره نامهٔ یادآوری برای اساتید ارسال شد. در مجموع پس از دو مرحلهٔ ارسال پرسشنامه و ارائهٔ درخواست به اعضای هیئت علمی جهت مشارکت در موضوع تعداد ۱۹ پاسخ دریافت شد. در میان پاسخ‌ها، مواردی نیز وجود داشتند که مشارکت‌کنندگان برای تبیین دیدگاه خود به یک یا چند مقاله ارجاع می‌دادند؛ مقالاتی که از نظر آنان بازتاب‌دهندهٔ دیدگاه مورد نظرشان بود. همچنین، برخی از مشارکت‌کنندگان با ارسال شماره تماس و یا اعلام آمادگی برای مصاحبهٔ حضوری با نگارندگان همکاری داشتند. علاوه بر پاسخ‌های به‌دست‌آمده از سوی اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های دولتی، از تعدادی دیگر از متخصصان، اساتید و پژوهشگران این حوزه نیز به صورت هدفمند درخواست مشارکت شد. در بررسی اولیه پاسخ‌های دریافتی توسط پژوهشگران، مفاهیم یا کدهای جدیدی که به گسترش مجموعه مفاهیم شناسایی‌شده منجر شود، ظهور نکرد. با توجه به هدف پژوهش که شناسایی و صورت‌بندی تنوع دیدگاه‌ها دربارهٔ مفاهیم سوات بود، این وضعیت به عنوان نشانه‌ای از کفایت مفهومی داده‌ها در نظر گرفته شد و گردآوری داده‌ها با ۳۰ مشارکت‌کننده خاتمه یافت. ۱۳ درصد از مشارکت‌کنندگان دارای مدرک کارشناسی‌ارشد و ۸۷ درصد دکتری تخصصی شهرسازی داشتند. همچنین، ۶۰ درصد از مشارکت‌کنندگان را آقایان و ۴۰ درصد از آن‌ها را خانم‌ها تشکیل می‌دادند. مشارکت‌کنندگان به دانشگاه‌های تربیت مدرس، تهران، علم‌وصنعت، هنر اصفهان، خلیج‌فارس، شیراز، یزد، حکیم‌سبزواری، بجنورد و زابل متعلق بودند.

پس از گردآوری پاسخ‌ها، داده‌های متنی با استفاده از تحلیل محتوای کیفی با رویکرد استفهامی مورد تحلیل قرار گرفتند. در این مرحله، هدف فقط توصیف فراوانی یا اشتراک دیدگاه‌ها نبود، بلکه تلاش شد از خلال پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان، مفاهیم، تمایزها،

روابـط و نقـاط ابهامی که در فهم سـوات وجود داشـتند آشـکار شـود. به این‌ترتیـب، تحلیـل از سـطح «چـه گفتـه شـده اسـت؟» به سـوی «این گفته‌هـا چـه مفروضـات و تمایزهـای مفهومـی را آشـکار می‌کننـد؟» حرکـت کـرد. بـه این‌منظـور، ابتدا پاسـخ‌ها بر اسـاس پرسـش‌ها تنظیم و سـازمان‌دهی شـدند، سـپس بعـد از مطالعـهٔ چندبارهٔ پاسـخ‌ها توسـط پژوهشـگران، کدگـذاری اولیـه انجـام شـد. درخـور یـادآوری اسـت، که کدگذاری‌هـا بـه صـورت مـوازی توسـط هـر دو پژوهشـگر انجام شـده و سـپس نتایـج بـا یکدیگـر بـه اشـتراک گذاشـته می‌شـد تـا از صحـت کدگذاری‌هـا اطمینـان حاصـل شـود. پـس از پایـان کدگـذاری، کدهای استخراج‌شـده بـا یکدیگـر مقایسـه شـد و در مـوارد مشـابه، متفـاوت یا مبهـم، متـن اصلـی پاسـخ‌ها دوبـاره بررسـی و دربـاره نام‌گـذاری، مرزبنـدی و تفسـیر کدهـا بحث شـد تا توافـق حاصل شـود. در گام بعد، کدهـای مرتبـط در قالـب مضامیـن و مقوله‌هـای مفهومـی دسـته‌بندی شـدند. در ایـن بخـش تأکیـد بـر اجتمـاع و نـه اشـتراک بـود. بـه بیـان دیگـر، فـارغ از هرگونـه نـگاه آمـاری تلاش بـر آن بـود تا تمـام ادراکات موجـود در میـان سـخنان مشـارکت‌کنندگان احصا شـده و ارائـه گردند. از ایـن رو، تـلاش شـد هیـچ دیدگاهی فقط بـه دلیل آنکه توسـط تعداد کمتـری از مشـارکت‌کنندگان مطـرح شـده اسـت، از فراینـد تحلیـل حـذف نشـود. بـه بیـان دیگـر، یـک دیـدگاه کـه فقـط یـک نفـر از مشـارکت‌کنندگان بـه آن اشـاره کـرده بـود، ارزشـی برابـر بـا دیدگاهی داشـت کـه چندیـن تن بـه آن پرداخته بودنـد. از این منظـر، تفاوت‌ها و حتـی مـوارد منفـرد در پاسـخ‌ها فقـط بـه عنـوان پراکندگـی دیدگاه‌هـا تلقـی نشـدند، بلکـه در مـواردی کـه حـاوی تمایـز یـا معنـای مفهومی بودنـد، بـه عنـوان سـرنخ‌هایی بـرای بررسـی سـازوکارهای احتمالیِ شکل‌دهنده به خوانش‌های متفاوت سوات حفظ شدند.

بـرای افزایـش اعتمادپذیـری تحلیـل، ارتبـاط میـان کدهـا و مضامین با متـن اولیـه پاسـخ‌ها طـی فرایند تحلیل به طور مسـتمر بررسـی شـد تا مضامیـن نهایـی از داده‌هـای گردآوری‌شـده فاصلـه نگیرنـد. همچنیـن، همان‌طـور کـه گفتـه شـد، کدگـذاری مسـتقل توسـط دو پژوهشـگر و مقایسـهٔ نتایـج و دسـتیابی بـه توافق از طریـق بحث و بازبینی مشـترک، بـه کاهـش تأثیر تفسـیر فـردی پژوهشـگران کمک کـرد. علاوه بـر این، در فراینـد تحلیـل تـلاش شـد تنـوع دیدگاه‌هـای مشـارکت‌کنندگان حفـظ شـود و دیدگاه‌هـای متفـاوت یا متعـارض نیز در صـورت ارتباط با پرسش‌های پژوهش در شکل‌دهی مقوله‌ها لحاظ شوند.

در ادامـه، تحلیل پس‌کاوانه در سـه مرحله انجام شـد. نخسـت، مضامین و تمایزهـای استخراج‌شـده از داده‌هـا بـا مفاهیـم و تعاریـف موجـود در ادبیـات سـوات و برنامه‌ریـزی شـهری و منطقـه‌ای مقایسـه شـدند تـا مـوارد هم‌خوانـی، تفـاوت و ناسـازگاری میـان خوانـش تجربـی مشـارکت‌کنندگان و صورت‌بندی‌هـای نظـری موجـود مشـخص شـود. دوم، بـا عبـور از توصیـف ایـن تفاوت‌ها، تلاش شـد مفاهیـم انتزاعی‌تری از روابـط میـان «عامـل»، «محیـط درون و بیـرون» و چهارگانـهٔ سـوات اسـتخراج شـود؛ بـه گونـه‌ای کـه ایـن مفاهیـم فقـط بازتـاب واژگان مشـارکت‌کنندگان نباشـند، بلکـه بتواننـد روابـط و شـرایط زیربنایـی شـکل‌دهندهٔ ایـن خوانش‌هـا را توضیـح دهنـد. سـوم، مفاهیـم و روابـط انتزاع‌شـده دوبـاره در بسـتر برنامه‌ریـزی شـهری و منطقـه‌ای قـرار گرفتنـد و از نظـر توانایـی آن‌هـا برای توضیـح و صورت‌بندی منسـجم‌تر اجـزای سـوات مـورد ارزیابـی قـرار گرفتنـد. ایـن فراینـد امـکان داد که حرکـت تحلیل از سـطح تجربیِ «آنچه مشـارکت‌کنندگان دربارهٔ سـوات می‌گوینـد» بـه سـطح مفهومـیِ «چگونگی شـکل‌گیری ایـن خوانش‌ها» و سـپس بـه سـطح کاربـردیِ «چگونگـی صورت‌بنـدی سـوات در بسـتر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای» دنبال شود.

۴. یافته‌ها

متناسـب بـا آنچه‌کـه از ماتریس سـوات انتظار مـی‌رود و اجزایی که دارد و همچنیـن، پرسـش‌های پرسیده‌شـده از مشـارکت‌کنندگان، تحلیـل محتـوای پاسـخ‌ها بـه شناسـایی چهـار دسـتهٔ اصلـی شـامل «کارکـرد ماتریـس سـوات»، «ماهیـت محیط درون و بیـرون در ماتریـس سـوات» و «چهارگانـه سـوات» انجامیـد (جـدول ۲). ایـن چهـار دسـته دربرگیرنـدهٔ برداشـت‌ها و تفسـیرهای مشـارکت‌کنندگان از سـوات هسـتند و در این بخش، یافته‌ها در سـطح تجربـی و بـر اسـاس آنچـه در پاسـخ‌های آنـان بیان شـده اسـت گزارش می‌شـوند. در ادامـه، هـر یـک از ایـن دسـته‌ها و اشـتراکات و افتراقـات موجود در میان پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان توضیح داده می‌شود.

جدول ۲. کدگذاری‌های باز، ثانویه و محوری متون مستخرج از پرسشنامه‌ها

کدهای باز	کدهای ثانویه	کدهای محوری
شناختن وضع موجود؛ تحلیل کردن وضع موجود؛ شناسایی کردن	شناخت و تجزیه‌وتحلیل وضع موجود	کارکرد ماتریس سوات
نشان دادن؛ ارائه کردن؛ ترسیم کردن؛ فهرست کردن	بازنمایی اطلاعات	
تفکیک کردن؛ سازمان‌دهی کردن؛ دسته‌بندی کردن؛ تفسیر کردن؛ بازتعریف کردن؛ استخراج چهارگانه از مرحلهٔ شناخت؛ روی هم گذاشتن	صورت‌بندی و سازمان‌دهی داده‌ها	
ارزیابی کردن؛ سنجیدن نسبت به اهداف	ارزیابی وضعیت	
پیدا کردن استراتژی؛ راهبرد ساختن؛ تدوین راهبرد؛ استخراج راهبردها؛ انتخاب راهبردها؛ راه ساختن؛ تصمیم گرفتن؛ استفاده کردن به بهترین نحو از منابع	تدوین راهبردها	
منابع؛ ظرفیت‌ها؛ خود مؤلفه‌ها؛ عنصرها؛ داشته‌ها؛ دارایی‌های محدوده برنامه‌ریزی؛ پتانسیل‌های یک سوژه؛ قابلیت‌های یک سوژه؛ دارایی‌ها؛ مزیت‌ها؛ توانمندی‌ها؛ کاستی‌ها؛ موانع؛ محدودیت‌های شهر؛ عناصر سیستم؛ پتانسیل‌های بالقوه و بالفعل؛ امکانات بالقوه؛ نداشته‌ها	موجودیت‌ها و داشته‌ها	ماهیت «نقاط» در ماتریس سوات
مشکلات درونی؛ محدودیت‌های ساختاری؛ ویژگی‌هایی که در خود محدوده وجود دارند؛ ویژگی‌ها یا شرایط واقعی؛ صفات اطلاق‌شده به پدیده؛ صفات مؤلفه‌های ابعاد مختلف در محدوده برنامه‌ریزی؛ ویژگی‌های ذاتی؛ ویژگی‌هایی که اضافه می‌شوند؛ ویژگی‌های کمی و کیفی سیستم؛ وضعیت؛ ظرفیت	ویژگی‌ها و حالت‌ها	

کدهای باز	کدهای ثانویه	کدهای محوری	
عوامل خارجی بیرونی؛ عوامل مؤثر بر وضعیت و توسعه شهر؛ نیروها؛ عوامل زمینه‌ای؛ محرک‌های توسعه یا موانعی در برابر آن؛ ظرفیت‌ها و موانع توسعهٔ شهر	عوامل و نیروهای مؤثر	ماهیت «نقاط» در ماتریس سوات	
فرایندهای مؤثر بر آینده؛ روندها یا تحولات	پویایی‌ها و فرایندها		
امیدها؛ پیش‌شرط‌های لازم برای اعمال کنترل	مفاهیم انتزاعی		
مرز محدودهٔ برنامه‌ریزی؛ نگاه جغرافیایی؛ نیروهای درون شهر یا منطقه؛ نیروهای بیرون شهر یا منطقه؛ مرزهای جغرافیایی و ذهنی	فضایی ـ جغرافیایی	ماهیت محیط درون و بیرون در ماتریس سوات	
قابلیت مداخله و تغییر؛ قابلیت همسو شدن؛ قوانین؛ آنجا که می‌توان مستقیم عمل کرد و آنجا که این امکان وجود ندارد؛ امکان کنترل؛ در کنترل مستقیم و خارج از کنترل مستقیم؛ حوزهٔ اختیارات؛ تحت کنترل و مدیریت برنامه‌ریزان و مدیران محلی بودن؛ در اختیار بودن یا نبودن؛ تا جایی که یک پدیده بر آن مقیاس کنترل دارد؛ در اختیار یا خارج از توانایی یا قدرت شهر؛ نگاه سازمانی: در مجموعه مدیریت شهری یا منطقه‌ای یا خارج از آن؛ تبیین شدن در نظام مورد سنجش یا تبیین شدن در نظامی غیر از نظام مورد سنجش	نهادی ـ کنترلی		
تأثیر مستقیم بر ابعاد مختلف شهر و منطقه یا تأثیر غیرمستقیم؛ ناشی شدن از ظرفیت‌های درون و بیرون	علّی ـ تأثیرگذاری		
بالفعل و بالقوه بودن؛ نگاه زمانی داشتن؛ نگاه آینده‌نگرانه و حال‌نگرانه؛ وضع موجود و موقعیت‌های محتمل؛ دیرند یا طول عمر: عمر کوتاه و ظهور و زوال سریع (بیرون)، عمر بلندتر و امکان کنترل بیشتر (درون)	زمانی ـ وضعیتی		
پروژه‌محور و موضوع‌محور بودن؛ سیال بودن؛ نبود شیوه‌نامه مشخص برای تعیین درون و بیرون	نسبی/وابسته به موضوع و مقیاس		
ظرفیت‌ها؛ دارایی‌ها؛ ویژگی‌های مثبت درونی؛ قابل اتکا بودن؛ پایدار بودن؛ قابل استفاده بودن؛ تحت کنترل نسبی مدیریت بودن؛ اهرم کمکی در دستیابی به اهداف؛ زمینهٔ پیشبرد اهداف؛ نقش تسهیلگر	تعریف و ماهیت قوت	قوت	چهارگانه سوات
نسبی بودن؛ مقایسه با اهداف؛ مقایسه با استانداردها؛ وابستگی به مقیاس برنامه‌ریزی؛ وابستگی به هدف برنامه‌ریزی	معیار تشخیص قوت		
عینی بودن؛ خبری بودن؛ مبتنی بودن بر عامل اثرگذار؛ «وجود»؛ «داشتن»؛ بالا؛ غنی؛ بالاتر؛ باثبات؛ همبستگی؛ مناسب؛ سازگار؛ باکیفیت؛ خوب؛ کارآمد	نحوهٔ صورت‌بندی و نگارش قوت		
محدودیت‌ها؛ نارسایی‌ها؛ کمبودها؛ کاستی‌های درونی؛ قابل مشاهده بودن در وضعیت موجود؛ اختلال در عملکرد سیستم؛ بازدارندگی از توسعه؛ مانع دستیابی به اهداف یا راهبردها	تعریف و ماهیت ضعف	ضعف	
مقایسه با استانداردها؛ مقایسه با الگوهای مطلوب؛ تمایز ضعف از ویژگی ذاتی محدوده؛ امکان تغییر یا جلوگیری؛ جهت منفی اثر بر دستیابی به اهداف	معیار تشخیص ضعف		
نبود؛ فقدان؛ ضعف؛ عدم؛ نامتناسب؛ کمبود؛ پایین؛ ناکارآمد؛ ناهماهنگ؛ دور؛ نابرابر	نحوهٔ صورت‌بندی و نگارش ضعف		
شرایط مثبت بیرونی؛ عوامل مثبت بیرونی؛ روندهای مثبت بیرونی؛ خارج از کنترل سیستم داخلی؛ بالقوه بودن؛ احتمالی بودن؛ کمک به توسعه؛ قابلیت بهره‌برداری به کمک ظرفیت‌های درونی	تعریف و ماهیت فرصت	فرصت	
مساعد بودن نسبت به اهداف توسعه؛ بیرونی بودن؛ قابلیت بهره‌برداری؛ ارتباط با قوت‌ها و ظرفیت‌های درونی؛ امکان تبدیل شدن به فرصت راهبردی	معیار تشخیص فرصت		
مشخص بودن عامل بیرونی؛ مشخص بودن منشأ عامل؛ بیان نحوهٔ ارتباط با اهداف توسعه؛ سرمایه‌گذاری؛ حمایت؛ گرایش؛ همکاری؛ امکان ایجاد	نحوهٔ صورت‌بندی و نگارش فرصت		
عوامل منفی بیرونی؛ روندهای منفی بیرونی؛ تحمیلی بودن؛ کنترل‌ناپذیر بودن؛ بالقوه بودن؛ محدود کردن فرصت‌های توسعه؛ ایجاد اختلال در تحقق اهداف	تعریف و ماهیت تهدید	تهدید	
نسبی بودن؛ سنجش بر اساس اهداف؛ سنجش بر اساس نیازها؛ بیرونی بودن؛ جهت منفی اثر؛ محدودکنندگی نسبت به اهداف توسعه	معیار تشخیص تهدید		
مشخص بودن عامل بیرونی منفی؛ مشخص بودن نوع عامل؛ بحران؛ نبود؛ عدم؛ وجود؛ افزایش؛ کاهش؛ تضعیف	نحوهٔ صورت‌بندی و نگارش تهدید		

۱.۴. کارکرد ماتریس سوات

نتایج حاصل از کدگذاری و دسته‌بندی پاسخ‌های مرتبط با کارکردهای ماتریس سوات بیانگر آن است که پاسخ‌دهندگان کارکردهای متنوع و در عین حال به‌هم‌پیوسته‌ای را برای ماتریس

سوات، از شناخت و تحلیل وضع موجود، تا استفاده از آن برای بازنمایی اطلاعات، صورت‌بندی و سازمان‌دهی داده‌ها، ارزیابی وضعیت و در نهایت تدوین راهبرد، قائل هستند (جدول ۲).

در بخشی از پاسخ‌ها ماتریس سوات به عنوان ابزاری برای «شناخت و تجزیه‌وتحلیل وضع موجود» معرفی شده است. در این پاسخ‌ها، عبارت‌هایی مانند «شناختن وضع موجود» و «تحلیل کردن وضع موجود» به عنوان کارکرد سوات مطرح شده بود. یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۹) در این خصوص می‌گوید: «کارکرد آن برای تحلیل بهتر وضع موجود و انتخاب استراتژی‌های مناسب که استفاده از نقشهٔ سوات و در نهایت در طرح پیشنهادی به پروژه کمک می‌کند.» در مقابل، دسته‌ای دیگر از پاسخ‌ها به کارکرد «بازنمایی اطلاعات» تأکید دارند؛ در این پاسخ‌ها، ماتریس با افعالی همچون «نشان دادن»، «ارائه کردن»، «ترسیم کردن» و «فهرست کردن» توصیف شده بود. به عنوان مثال، یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۴) کارکرد سوات را این‌چنین توضیح می‌دهد: «ترسیم تصویری از محدودهٔ مطالعه بر پایهٔ امکانات و پتانسیل‌ها و عوامل محدودکنندهٔ توسعه.»

کارکرد دیگری که مشارکت‌کنندگان بر آن تأکید داشتند «صورت‌بندی و سازمان‌دهی داده‌ها» بود. مشارکت‌کنندگان در این دسته، از مفاهیمی مانند «تفکیک کردن»، «دسته‌بندی کردن»، «سازمان‌دهی کردن»، «تفسیر کردن» و «روی هم گذاشتن» استفاده کردند. در برخی پاسخ‌ها، این صورت‌بندی به ترکیب و دسته‌بندی اطلاعات حاصل از تحلیل‌های پیشین برنامه‌ریزی در قالب چهارگانهٔ قوت، ضعف، فرصت و تهدید اشاره داشت. پاسخ‌دهندهٔ شمارهٔ ۲۵ به عنوان مثال این چنین بیان می‌کند: «ساختاری جهت روی‌هم‌گذاری تحلیل های موضوعی مستخرج از نظام های مطالعاتی جهت تحلیل چندبعدی و تعاملی از کل مباحث و تولید راهبردهای «ممکن»» علاوه‌براین، برخی پاسخ‌های دریافتی به «کارکرد ارزیابانه» ماتریس اشاره دارند. در این پاسخ‌ها، ارزیابی سوات فقط به معنای توصیف وضعیت نبود، بلکه به چگونگی صورت‌بندی وضعیت در ارتباط با هدف برنامه‌ریزی نیز ارجاع داشت. بخش قابل توجهی از پاسخ‌ها نیز به کارکرد مرتبط با «تدوین راهبرد» ماتریس اشاره داشتند. مشارکت‌کنندگان در این دسته از عبارت‌هایی مانند «پیدا کردن راهبرد»، «تدوین راهبرد» و «استخراج راهبرد» استفاده کردند.

توصیف پاسخ‌ها در سطح تجربی نشان داد مشارکت‌کنندگان کارکردهای متنوعی برای سوات قائل‌اند. لذا، از دید پاسخ‌دهندگان سوات نه به عنوان ابزاری تک‌کارکردی، بلکه به صورت زنجیره‌ای از فعالیت‌های شناخت، صورت‌بندی، ارزیابی و در نهایت راهبردسازی بازنمایی شده است. اما پس‌کاوی این تنوع، یک سازوکار مولد زیربنایی را آشکار می‌کند: تقلیل کارکرد سازمان‌دهی به کارکرد شناخت. در سطح تجربی، مشارکت‌کنندگان «شناخت وضع موجود» را هم‌ارز با «کارکرد سوات» می‌گیرند؛ حال آنکه در سطح واقعی، شناخت وضع موجود پیش‌نیاز ورود به ماتریس است، نه خودِ کارکرد ماتریس. این سازوکار مولد، در سطح ساختاری، ریشه در این دارد که در ادبیات شهرسازی، سوات غالباً به عنوان «ابزار تحلیل» معرفی می‌شود، نه «چارچوب سازمان‌دهی شناخت تحلیل‌شده». بنابراین، تنوع کارکردهای گزارش‌شده در سطح تجربی، در سطح واقعی به یک تقلیل واحد بازمی‌گردد: سوات به ابزار شناخت اولیه فروکاسته شده است، در حالی که کارکرد متمایزکنندهٔ آن، صورت‌بندی شناخت پیشاپیش تحلیل‌شده در جهت تدوین راهبرد است.

۲.۴. ماهیت «نقاط» در ماتریس سوات

در پاسخ به پرسش مربوط به اینکه «نقاط» در اصطلاحاتی مانند قوت، ضعف، فرصت و تهدید به چه چیزی ارجاع دارند، پنج صورت متفاوت در داده‌ها شناسایی شد: موجودیت‌ها و داشته‌ها، ویژگی‌ها و حالت‌ها، عوامل و نیروهای مؤثر، پویایی‌ها و فرایندها، و مفاهیم انتزاعی (جدول ۲). در بخشی از پاسخ‌ها، «نقطه» به مثابه موجودیتی عینی یا نیمه‌عینی در نظر گرفته شده است؛ به این معنا که افراد آن را به چیزهایی مانند منابع، دارایی‌ها، داشته‌ها، ظرفیت‌ها، پتانسیل‌ها، امکانات، و در مقابل به نداشته‌ها، کاستی‌ها و محدودیت‌ها ارجاع داده‌اند. پاسخ‌دهندهٔ ۱۶ در این خصوص می‌گوید: «این نقاط دقیقا همان داشته‌ها، منابع یا دارایی‌های محدودهٔ برنامه‌ریزی هستند و باید عیناً در ماتریس سؤات بازتاب داده شوند. به عنوان مثال اگر پس از بررسی‌ها در محدودهٔ برنامه‌ریزی نرخ باسوادی بالاست، گاه در ماتریس نوشته می‌شود «نرخ باسوادی بالا» حال آنکه این نرخ باسوادی ابداً یکی از داشته‌های محدودهٔ برنامه‌ریزی نیست. آنچه داشته است جمعیت باسواد است.» برداشتی دیگر از «نقاط» بیانگر این است که آن‌ها نه به یک چیز یا پدیده، بلکه به ویژگی‌ها، صفات یا حالات نسبت داده شده به آن‌ها اشاره دارند. در این برداشت، مواردی مانند ویژگی‌های موجود، ویژگی‌های ذاتی یا اکتسابی، شرایط واقعی و نیز ویژگی‌های کمی و کیفی سیستم به عنوان مصادیق «نقاط» در نظر گرفته شده‌اند.

تصور قابل‌توجه دیگر، اطلاق نقاط به عوامل و نیروهای اثرگذار بر وضعیت و توسعهٔ محدودهٔ برنامه‌ریزی، و حتی گستره‌های فراتر از آن، توسط مشارکت‌کنندگان است. در این دریافت، عوامل در سطوح مختلف (از خرد تا کلان)، نیروها، عوامل زمینه‌ای و نیز محرک‌ها یا موانع توسعه به عنوان مصادیق «نقطه» مطرح شده‌اند. علاوه بر این، در برخی پاسخ‌ها «نقطه» نه به وضعیتی ایستا، بلکه به پویایی‌ها و تغییرات زمانی ارجاع داده شده است. در این چارچوب، روندها، تحولات و فرایندهای مؤثر بر آینده به عنوان مصادیق آن مطرح شده‌اند. در نهایت، تعداد محدودی از پاسخ‌ها «نقطه» را به مفاهیم انتزاعی یا برساخته‌های ذهنی نسبت داده بودند؛ از جمله امیدها یا پیش‌شرط‌های لازم برای اعمال کنترل.

در نتیجه، در سطح داده‌های تجربی، «نقطه» در پاسخ مشارکت‌کنندگان به یک سنخ مشخص از موجودیت یا پدیده محدود نمی‌شود؛ بلکه از موجودیت‌ها و داشته‌ها تا ویژگی‌ها، عوامل، فرایندها و حتی مفاهیم انتزاعی را دربرمی‌گیرد. اما پس‌کاوی نشان می‌دهد در سطح واقعی، همهٔ این صورت‌ها به یک سازوکار مولد مشترک بازمی‌گردند: عدم تفکیک میان «جزء محیط» و «ارزیابی جزء». مشارکت‌کنندگان به جای اشاره به یک جزء مشخص و قابل ارجاع (مثل «آثار باستانی»، «زمین‌های بایر»، «شبکهٔ حمل‌ونقل»)، غالباً صفات ارزشی (مثل «بالا»، «کم»، «نامتناسب») را به عنوان نقاط وارد ماتریس می‌کنند. این جابه‌جایی، در سطح واقعی، ریشه در این دارد که در عمل، مرحلهٔ تحلیل جزء (یعنی شکستن پدیده به اجزا و بررسی کارکرد آن‌ها) پیش از ورود به ماتریس انجام نمی‌شود. بنابراین، ابهام در ماهیت نقاط نه یک مسئلهٔ واژگانی، بلکه برآمده از یک سازوکار مولد ساختاری است:

فقدان مرحلهٔ تحلیل جزء پیش از ورود به ماتریس. بازتعریف «نقطه» به عنوان «جزء قابل ارجاع محیط» در واقع تلاشی برای اصلاح همین سازوکار مولد است.

۳.۴. ماهیت محیط درون و بیرون در ماتریس سوات

در پاسخ به پرسش مربوط به معنای محیط درون و بیرون و چگونگی تعیین مرز میان آن‌ها، پنج مبنای اصلی در پاسخ مشارکت‌کنندگان شناسایی شد: فضایی ـ جغرافیایی، نهادی ـ کنترلی، علّی ـ تأثیرگذاری، زمانی ـ وضعیتی و نسبی/وابسته به موضوع و مقیاس (جدول ۲).

نخستین و در عین حال یکی از صورت‌بندی‌های مسلط، تمایز میان محیط‌های درون و بیرون بر مبنای «فضایی ـ جغرافیایی» است. در این پاسخ‌ها، محدودهٔ برنامه‌ریزی، اعم از مرزهای عینی یا ذهنی، مبنای تعیین درون و بیرون بود؛ به گونه‌ای که پدیده‌های واقع در داخل محدودهٔ درون و پدیده‌های واقع در خارج از آن بیرون تلقی شده بودند. در مقابل، بخش قابل توجه دیگری از پاسخ‌ها نشان می‌دهد این تمایز بر مبنای میزان کنترل، اختیار و امکان مداخله تعریف می‌شود. در این پاسخ‌ها، عوامل واقع در حوزه اختیار یا کنترل مدیران، برنامه‌ریزان یا نظام برنامه‌ریزی در محیط درون و عوامل خارج از این حوزه در محیط بیرون قرار گرفته بودند. پاسخ‌دهندهٔ ۷ این موضوع را این‌گونه شرح می‌دهد: «محیط درون شامل عواملی است که تحت کنترل سیستم مورد بررسی هستند. مثلاً در سیستم شهر، زیرساخت‌های شهری، جمعیت، سرمایه انسانی و .. جزء محیط درونی سیستم شهر محسوب می‌شوند. محیط بیرونی شامل عواملی است که خارج از کنترل مستقیم سیستم هستند، ولی بر آن تأثیر می‌گذارند. به عنوان مثال، در سیستم شهر عواملی از قبیل سیاست‌های ملی، تحولات اقتصادی، در سطح ملی، تحولات سیاسی، تغییرات اقلیمی و از این قبیل را می‌توان جزء محیط بیرونی به شمار آورد.» برخی دیگر از پاسخ‌ها تمایز میان درون و بیرون را نه بر اساس موقعیت فضایی یا میزان کنترل، بلکه بر اساس جایگاه پدیده‌ها در شبکهٔ علّی و نحوهٔ اثرگذاری آن‌ها بر وضعیت و توسعهٔ محدودهٔ برنامه‌ریزی صورت‌بندی کرده‌اند. در این دسته، مشارکت‌کنندگان از نیروها و عوامل در سطوح مختلف، عوامل زمینه‌ای، محرک‌ها و موانع توسعه سخن گفته و بر اثرگذاری مستقیم یا غیرمستقیم آن‌ها تأکید داشتند. در بخشی دیگر از پاسخ‌ها، زمان و وضعیت بالفعل یا بالقوه عامل تمایز میان دو محیط تلقی شده بود. در این نگاه، آنچه تحقق یافته، موجود یا در دسترس تلقی می‌شود، بیشتر در زمرهٔ درون قرار می‌گیرد؛ در مقابل، آنچه بالقوه، آینده‌محور یا هنوز تحقق‌نیافته در نظر گرفته می‌شود، در نسبت با محیط بیرون فهم شده است. دستهٔ دیگری از مشارکت‌کنندگان، در برداشتی متفاوت‌تر، این تمایز را امری ثابت و از پیش تعیین‌شده نمی‌دانند، بلکه آن را وابسته به موضوع، مقیاس و نوع مسئله تلقی می‌کنند. در این پاسخ‌ها، جایگاه یک عامل در محیط درون یا بیرون تابع موضوع و مقیاس تحلیل و هدف برنامه‌ریزی دانسته شده و ازاین‌رو، مرز میان دو محیط ثابت و یکسان در همهٔ موقعیت‌ها در نظر گرفته نشده است. یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۲) با تأکید بر نسبی بودن مرز میان درون و بیرون می‌گوید: «البته باید توجه داشت که مرز میان درون و بیرون همواره نسبی است.»

بنابراین، در سطح تجربی داده‌ها، یک مبنای واحد برای تعیین محیط درون و بیرون مشاهده نشد؛ بلکه مشارکت‌کنندگان از مبانی فضایی، کنترلی، علّی، زمانی و نسبی برای این تمایز استفاده کرده‌اند. افزون بر تفاوت میان این مبانی، در برخی پاسخ‌ها بیش از یک مبنا به طور هم‌زمان برای تعیین جایگاه یک عامل به کار گرفته شده بود. با این‌حال، پس‌کاوی این تنوع را به یک سازوکار مولد زیربنایی بازمی‌گرداند: جایگزینی معیار واحد با معیار ترکیبی. در سطح تجربی، برخی پاسخ‌دهندگان فقط بر «مرز جغرافیایی» تأکید دارند (هر چه داخل محدوده است، درون)، برخی فقط بر «کنترل‌پذیری» (هر چه قابل مداخله است، درون)، و برخی صرفاً بر «بالفعل/بالقوه بودن» (هر چه بالفعل است، درون). در سطح واقعی، این پراکندگی معیارها به جابه‌جایی‌های مفهومی نادرست در ماتریس می‌انجامد. سازوکار مولد این وضعیت، فقدان یک تعریف رابطه‌ای از درون و بیرون است؛ یعنی درون و بیرون نه به عنوان دو حوزهٔ مستقل، بلکه به عنوان دو نسبت متفاوت میان جزء، سیستم مورد مطالعه و امکان مداخله تعریف نشده‌اند. بازتعریف پیشنهادی (درون = جزء متعلق به سیستم و قابل بهره‌برداری/تغییر؛ بیرون = جزء مؤثر اما خارج از قلمرو مداخلهٔ مستقیم) در واقع اصلاح همین سازوکار مولد است.

۴.۴. چهارگانه سوات

پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان دربارهٔ چهارگانهٔ سوات در چهار زیرمقولهٔ قوت، ضعف، فرصت و تهدید بررسی شد. برای هر یک از این چهار مؤلفه، سه وجه در پاسخ‌ها قابل تفکیک بود: تعریف و ماهیت، معیار تشخیص و نحوهٔ صورت‌بندی/نگارش (جدول ۲).

مشارکت‌کنندگان قوت را عمدتاً با ظرفیت‌ها، دارایی‌ها و ویژگی‌های مثبت درونی شهر یا منطقه مرتبط دانستند. در پاسخ‌ها، ویژگی‌هایی مانند قابل اتکا بودن، پایدار بودن، نسبی بودن و قابلیت استفاده مطرح شده بود. همچنین در برخی پاسخ‌ها، رابطهٔ قوت با مدیریت و نظام برنامه‌ریزی مورد اشاره قرار گرفت و قوت عاملی دانسته شد که در حوزهٔ کنترل یا مداخلهٔ نسبی مدیریت قرار دارد. همچنین، برخی از مشارکت‌کنندگان به منظور اشاره به نقش و کارکرد قوت در برنامه ریزی، توصیف‌هایی نظیر «اهرم کمکی در دستیابی به اهداف»، «زمینهٔ پیشبرد اهداف» و «نقش تسهیلگر» را به کار بردند. به علاوه، در خصوص معیار و مبنای سنجش قوت‌ها اکثر مشارکت‌کنندگان بر این نکته تاکید دارند که قوت‌ها نسبی هستند و در مقایسه با اهداف و استانداردها معنا پیدا می‌کنند. از نظر مشارکت‌کنندگان، تعریف قوت در مقیاس‌های مختلف از اصول مشابهی برخوردار است، اما مصادیق و شیوهٔ شناسایی آن متناسب با مقیاس و هدف برنامه‌ریزی تغییر می‌کند. در مورد نحوهٔ نگارش قوت، برخی مشارکت‌کنندگان بر عینی و خبری بودن عبارت و اشاره به عامل موجود تأکید داشتند. یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۳) اظهار کرد: «من روی کلمه وجود خیلی حساسم؛ وقتی می‌شنوم یاد قوت می‌افتم.» پرسش‌شوندگان، همچنین، جهت بیان مصادیق قوت‌ها و چگونگی نگارش آن‌ها در ماتریس از واژگان متفاوت و در عین حال همراه با اشتراکاتی بهره گرفتند. همان‌طور که اشاره شد، واژه «وجود» و سپس «داشتن» از جمله واژه‌های پرتکرار در میان مصادیق بود. علاوه‌براین، مشارکت‌کنندگان برای بیان مصادیق از صفت‌ها یا واژه‌های دارای بار معنایی مثبت از جمله «بالا»، «غنی»، «بالاتر»، «باثبات»، «همبستگی»، «مناسب»، «سازگار»، «باکیفیت»، «دقت»، «خوب» و «کارآمد» بهره گرفتند.

در پاسخ مشارکت‌کنندگان، ضعف عمدتاً با محدودیت‌ها، نارسایی‌ها، کمبودها و کاستی‌های درونی شهر یا منطقه مرتبط بود. این عوامل در وضعیت موجود توصیف شده و در برخی پاسخ‌ها به اختلال در عملکرد، بازدارندگی از توسعه یا دشواری دستیابی به اهداف نسبت داده شده بودند. همانند قوت، مقایسه با استانداردها و الگوهای مطلوب در پاسخ‌های مربوط به تشخیص ضعف نیز مطرح شد. در عین حال، یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۶) بر تفاوت میان «ویژگی ذاتی محدوده» و «ضعف» تأکید کرد: «یکی از اشتباهات رایج که در کلاس بارها با آن روبه‌رو شده‌ام، ضعف در نظر گرفتن ویژگی‌های ذاتی یک محدوده است. به نظر من ویژگی‌های ذاتی یک محدوده شاید قوت باشند و بتوان از آن‌ها استفاده کرد اما ابداً ضعف نمی‌توانند باشند.» در خصوص مصادیق نیز مشارکت‌کنندگان به طور مشخص واژگان «نبود»، «فقدان»، «ضعف» و «عدم» را بسیار استفاده کرده بودند. آن‌ها، همچنین، از صفت‌هایی از جمله «نامتناسب»، «کمبود»، «پایین»، «ناکارآمد»، «ناهماهنگ»، «دور» و «نابرابر» استفاده و کارکردهایی مانند «مهاجرت کردن» و «تخریب کردن» که همگی دارای بار معنایی منفی هستند، در بیان مصادیق ضعف استفاده کردند.

در پاسخ مشارکت‌کنندگان، فرصت عمدتاً به شرایط، عوامل و روندهای مثبت در محیط بیرونی اشاره داشت که می‌توانند در ارتباط با توسعهٔ شهر یا منطقه مطرح شوند. در این پاسخ‌ها، ویژگی‌هایی مانند خارج بودن از کنترل سیستم داخلی و بالقوه یا احتمالی بودن نیز ذکر شده بود. برخی مشارکت‌کنندگان میان «فرصت» و «فرصت راهبردی» تمایز قائل شدند و بیان کردند که استفاده از یک فرصت بیرونی به ظرفیت‌های درونی سیستم نیز ارتباط دارد. در این ارتباط یک از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۷) این چنین بیان می‌کند: «یک پدیدهٔ بیرونی تنها زمانی یک فرصت راهبردی محسوب می‌شود که سیستم، با تکیه بر دارایی‌ها یا از طریق اصلاح کاستی‌های خود، توانایی قرارگیری در مسیر آن را داشته باشد و بتواند آن را به نفع پیشبرد اهدافش مصادره کند.» در خصوص نحوهٔ نگارش فرصت، برخی مشارکت‌کنندگان بر مشخص بودن عامل بیرونی، منشأ آن و نحوهٔ ارتباط آن با اهداف توسعه تأکید کردند. مصادیق فرصت در پاسخ‌ها تنوع زیادی داشت. در مقیاس منطقه‌ای، مواردی مانند امکان ایجاد کریدورهای حمل‌ونقل ملی، سرمایه‌گذاری‌های کلان و همکاری بین مناطق مطرح شد. در مقیاس شهری، سیاست‌های حمایتی دولت و روندهای اقتصادی و فناوری شهری مورد اشاره قرار گرفت. در مقیاس طراحی شهری نیز مشارکت‌کنندگان از مشارکت مردم در ارتقای فضاهای عمومی، الگوهای نوین طراحی انسان‌محور و گرایش مدیریت شهری به ایجاد فضاهای عمومی و پیاده‌محور نام بردند.

مشارکت‌کنندگان تهدید را عمدتاً به عوامل و روندهای منفی در محیط بیرونی نسبت دادند که می‌توانند در دستیابی به اهداف توسعه اختلال ایجاد کنند. در توصیف این عوامل، واژه‌هایی مانند «تحمیلی»، «کنترل‌ناپذیر» و «بالقوه» تکرار شده بود. در پاسخ‌ها، تهدیدها از یک سو به عنوان عواملی معرفی شده بودند که می‌توانند فرصت‌های توسعه را محدود کنند و از سوی دیگر، به عنوان عواملی که تحقق اهداف برنامه‌ریزی را با اختلال مواجه می‌کنند. در خصوص معیار و مبنای سنجش تهدیدها نیز به نسبی بودن تهدیدها و سنجش آن‌ها بر اساس اهداف و نیازها اشاره شد. برخی از مشارکت‌کنندگان همچنین تأکید داشتند که در نگارش تهدیدها عامل بیرونی منفی و نوع آن‌ها باید به‌وضوح بیان شود. تنوع یادشده در خصوص فرصت‌ها، برای تهدیدها نیز صدق می‌کند، هرچند در اینجا نیز واژگانی همچون «بحران»، «نبود»، «عدم» و «وجود» نیز بیشتر به چشم می‌خوردند. مصادیق تهدید در مقیاس منطقه‌ای شامل بحران سیاسی یا اقتصادی ملی، تغییرات اقلیمی، رقابت اقتصادی میان مناطق و نابرابری فضایی بود. در مقیاس شهری، وجود گسل فعال، افزایش مهاجرت و آلودگی محیط زیست مطرح شد و در مقیاس طراحی شهری، مواردی مانند عدم تخصیص بودجهٔ شهرداری، کاهش کیفیت فضاهای عمومی و تضعیف هویت شهری مورد اشاره قرار گرفت. در این خصوص یکی از پاسخ‌دهندگان (پ ۱۷) این چنین بیان می‌کند: «شناسایی تهدیدها در برنامه‌ریزی شهری بیشتر به روندهای کلان اقتصادی، سیاست‌های فرادست، فشارهای جمعیتی و مشکلات زیست‌محیطی مربوط می‌شود، در طراحی شهری به عواملی که کیفیت فضاهای شهری و هویت محیطی را تضعیف می‌کنند توجه دارد، و در برنامه‌ریزی منطقه‌ای بر مخاطرات طبیعی، رقابت بین مناطق، تغییرات اقتصادی گسترده و نابرابری‌های فضایی تمرکز دارد.»

بنابراین، در سطح تجربی، مشارکت‌کنندگان برای تعریف قوت، ضعف، فرصت و تهدید، به معیارهایی مثل «ذاتی بودن»، «مقایسه با استانداردها»، «وجود/عدم وجود»، «مثبت/منفی بودن» و «داخلی/بیرونی بودن» اشاره کردند. اما پس‌کاوی نشان می‌دهد در سطح واقعی، این معیارها خود را در یک سازوکار مولد مشترک پیدا می‌کنند: ذاتی‌سازی جایگاه چهارگانه. مشارکت‌کنندگان غالباً قوت، ضعف، فرصت و تهدید را به عنوان صفات ذاتی اجزا در نظر می‌گیرند (مثلاً «این ویژگی ذاتاً یک قوت است»)، در حالی که در سطح واقعی، این چهارگانه جایگاه رابطه‌ای یک جزء در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی است. به بیان دیگر، یک جزء واحد می‌تواند بسته به هدف برنامه‌ریزی، در یک زمینهٔ قوت و در زمینهٔ دیگر ضعف تلقی شود. سازوکار مولد این ذاتی‌سازی، فقدان تفکیک میان مرحلهٔ تعیین جایگاه جزء در محیط درون/بیرون و مرحلهٔ ارزیابی نسبت جزء با اهداف برنامه‌ریزی است. در عمل، این دو مرحله در هم آمیخته می‌شوند و به همین‌دلیل، صفات ارزشی (مثل «بالا»، «کم»، «خوب»، «بد») مستقیم به عنوان نقاط وارد ماتریس می‌شوند. بازتعریف پیشنهادی (قوت = جزء درونی مساعد و قابل بهره‌برداری در نسبت با هدف؛ ضعف = جزء درونی نامساعد و قابل تغییر در نسبت با هدف؛ فرصت = جزء بیرونی مساعد و قابل بهره‌برداری در نسبت با هدف؛ تهدید = جزء بیرونی نامساعد و محدودکننده در نسبت با هدف) در واقع تلاشی برای جداسازی این دو مرحله و اصلاح همین سازوکار مولد است.

۵. بحث

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد درک و کاربست ماتریس سوات در میان کنشگران حرفه‌ای و دانشگاهی نه‌تنها یکدست نیست، بلکه با نوعی سیالیت مفهومی و جابه‌جایی معنایی در سطوح مختلف مواجه است. این سیالیت، همان‌گونه که در دو مقولهٔ ماهیت نقاط و تمایز محیط درون و بیرون مشاهده شد، به شکل‌گیری خوانش‌های متکثر و گاه متعارض از اجزای بنیادین این ابزار انجامیده است (Kalafsky & Sonnichsen, 2015; Leigh, 2009; Pickton and Wright, 1998)؛ خوانش‌هایی که در بسیاری موارد، مرز میان واقعیت و برداشت از واقعیت را مخدوش می‌کنند. این یافته در گام

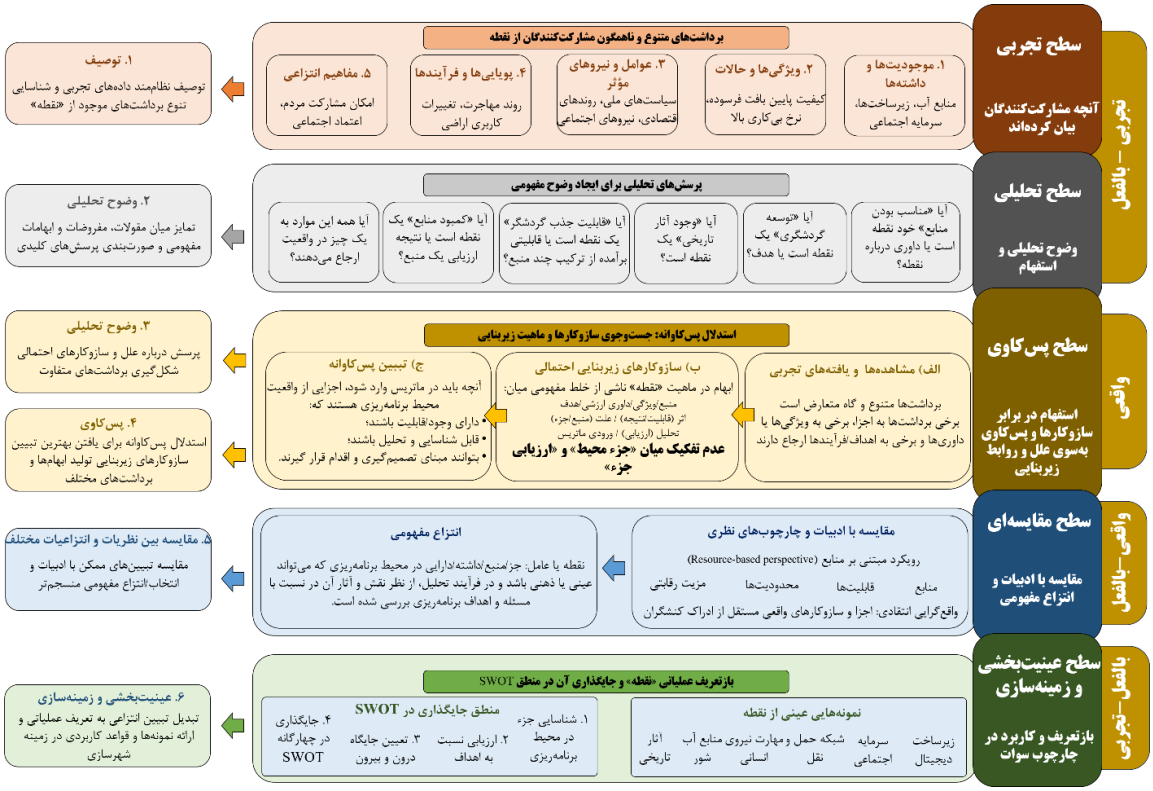
نخست فقط بیانگر آن چیزی است که در سطح تجربیِ پژوهش مشاهده شد: مشارکت‌کنندگان برای مفاهیم واحد، صورت‌بندی‌های متفاوتی ارائه کردند. اما از منظر واقع‌گرایی انتقادی، توصیف این ناهمگونی پایان تحلیل نیست؛ بلکه باید پرسید چه سازوکارها و چه روابطی در سطحی عمیق‌تر می‌توانند چنین تکثر و جابه‌جایی مفهومی را تولید کنند. پس‌کاوی یافته‌های تجربی، چهار سازوکار مولد زیربنایی را آشکار می‌کند که هر یک به نحوی در تولید این سیالیت مفهومی سهیم‌اند: (۱) تقلیل کارکرد سازمان‌دهی به کارکرد شناخت؛ (۲) عدم تفکیک «جزء محیط» از «ارزیابی جزء»؛ (۳) جایگزینی معیار واحد با معیار ترکیبی رابطه‌ای در تمایز درون و بیرون؛ و (۴) ذاتی‌سازی جایگاه رابطه‌ای چهارگانهٔ سوات. این چهار سازوکار، در سطح واقعی، ریشه در فقدان یک چارچوب مفهومی منسجم برای سوات در بستر شهرسازی دارند و به همین‌دلیل، بازخوانی حاضر نه یک اصلاح واژگانی، بلکه تلاشی برای اصلاح این سازوکارهای مولد است. بر اساس این سازوکارهای مولد، داده‌های حاصل از پاسخ مشارکت‌کنندگان نه معادل واقعیت سوات، بلکه شواهدی تجربی از چگونگی فهم و بازنمایی آن هستند. در چنین شرایطی، آنچه در ماتریس بازنمایی می‌شود، لزوماً بازتابی از سازوکارهای واقعی مؤثر بر پدیده نیست، بلکه ممکن است محصول تفسیرهای متغیر کنشگران از آن سازوکارها باشد. از این منظر، مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر نه فقط شناسایی تفاوت دیدگاه‌ها، بلکه عبور از این تفاوت‌های تجربی و ادراکی برای دستیابی به تعریفی است که بتواند مستقل از تنوع برداشت‌های فردی، از انسجام منطقی بیشتری برخوردار باشد.

از مهم‌ترین و احتمالاً بنیادی‌ترین جلوه‌های این موضوع، در برداشت از کارکرد ماتریس سوات قابل مشاهده است. تصور رایج سوات را ابزاری برای شناختن و تجزیه‌وتحلیل کردن وضع موجود می‌داند؛ برداشتی که در ظاهر قابل قبول، اما در بنیان مفهومی نادقیق است، چراکه سوات نه تنها ابزار شناخت اولیه و تجزیه‌وتحلیل آن نیست، بلکه چهارچوبی منطقی فراهم می‌آورد که به موجب آن شناخت تجزیه‌وتحلیل شده، به عنوان ورودی ماتریس سوات، سازمان‌دهی و صورت‌بندی می‌شود. در چنین حالتی اگر سوات خود ابزار شناخت اولیه باشد، آن‌گاه باید بتواند بدون اتکا به تحلیل‌های پیشین، هم «نقطه» را شناسایی کند، هم ماهیت آن را تعیین کند، هم جایگاهش را در محیط درون یا بیرون مشخص کند و هم بار مثبت یا منفی آن را تعیین کند. حال آنکه هر یک از این اقدامات مستلزم دانشی است که پیش از ورود به ماتریس شکل گرفته است. بنابراین، می‌توان استنتاج کرد که کارکرد بنیادی سوات نه تولید شناخت اولیه، بلکه سازمان‌دهی و صورت‌بندی شناخت تحلیل‌شده در جهت تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد است (Lurati & Zamparini, 2018; Hosseini and Shahanghi, 2016; Golkar, 2011; Sharifzadegan & Malekpour Asl, 2013).

پس‌کاوی این یافته، سازوکار مولد نخست را آشکار می‌کند: تقلیل کارکرد سازمان‌دهی به کارکرد شناخت. در سطح تجربی، مشارکت‌کنندگان «شناخت وضع موجود» را هم‌ارز با «کارکرد سوات» می‌گیرند؛ حال آنکه در سطح واقعی، شناخت وضع موجود پیش‌نیاز ورود به ماتریس است، نه خودِ کارکرد ماتریس. این سازوکار مولد، در سطح ساختاری، ریشه در این دارد که در ادبیات شهرسازی، سوات غالباً به عنوان «ابزار تحلیل» معرفی می‌شود، نه «چارچوب سازمان‌دهی شناخت تحلیل‌شده». بنابراین، تنوع کارکردهای گزارش‌شده در سطح تجربی، در سطح واقعی به یک تقلیل واحد بازمی‌گردد: سوات به ابزار شناخت اولیه فروکاسته شده است، در حالی که کارکرد متمایزکنندهٔ آن، صورت‌بندی شناخت پیشاپیش تحلیل‌شده در جهت تدوین راهبرد است. تقلیل کارکرد سوات به شناخت یا تحلیل، در واقع به نوعی ساده‌سازی فرایند تحلیل می‌انجامد و این خطر را ایجاد می‌کند که مرحلهٔ حیاتی تجزیه‌وتحلیل علّی نادیده یا دست‌کم گرفته شود. در حالی که در منطق تحلیلی صحیح، برنامه‌ریز باید پیش از ورود به ماتریس، از طریق شکستن پدیده‌ها به اجزا، بررسی عملکرد آن‌ها و تبیین علل کارآمدی یا ناکارآمدی‌شان، به شناختی تحلیلی دست یابد. این مرحله را می‌توان تلاشی برای عبور از رویدادها و تجربه‌های مشاهده‌شده به سوی شناسایی روابط و سازوکارهای مولد دانست. تنها در این‌صورت است که سوات می‌تواند به فراتر از سطح توصیفی رود و نقش واقعی خود، یعنی طبقه‌بندی این شناخت در چهارچوبی راهبردساز را، به عنوان دیگر کارکرد مورد توافق عام، ایفا کند. از این‌رو، یافته‌های تجربی دربارهٔ کارکردهای مختلف سوات را نمی‌توان فقط به عنوان چند کارکرد رقیب در کنار یکدیگر قرار داد. با مقایسه و بازاندیشی این کارکردها می‌توان میان «کارکردهای مقدماتی یا زمینه‌ساز» و «کارکرد ذاتی ماتریس» تمایز گذاشت. شناخت، تحلیل، ارزیابی و سازمان‌دهی اطلاعات می‌توانند بخشی از فرایند کلی برنامه‌ریزی راهبردی باشند، اما کارکرد متمایزکنندهٔ خود ماتریس، صورت‌بندی شناخت تحلیل‌شده در چهارگانهٔ سوات و فراهم کردن مبنایی برای تدوین راهبرد است.

این مسئله به طور مستقیم با ابهام در ماهیت نقاط نیز مرتبط است. یافته‌ها نشان داد مشارکت‌کنندگان نقاط را به صورت‌های متنوعی از جمله اشیا، ویژگی‌ها، عوامل، فرایندها یا حتی مفاهیم انتزاعی درک می‌کنند. این تنوع، اگرچه نشان‌دهندهٔ غنای ادراکی است، اما از منظر تحلیلی می‌تواند به عدم انسجام در نگارش و تفسیر سوات بینجامد. در این مرحله، مقایسهٔ میان صورت‌های مختلف پاسخ‌ها امکان یک گام دیگر در پس‌کاوی را فراهم می‌کند. همان‌گونه که شکل ۱، به عنوان نمونه‌ای از فرایند بازخوانی اجزای سوات بر مبنای واقع‌گرایی انتقادی، نشان می‌دهد، اگر «نقطه» بتواند هم‌زمان به یک شیء، ویژگی، فرایند، نیرو یا مفهوم انتزاعی اطلاق شود، آن‌گاه واژهٔ «نقطه» به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای کافی برای صورت‌بندی یک واحد تحلیل راهبردی باشد. پرسش استفهامیِ بعدی این است که آیا این صورت‌های متفاوت، با وجود تفاوت ظاهری، به یک بنیان مشترک قابل تقلیل‌اند یا خیر. پس‌کاوی این یافته، سازوکار مولد دوم را آشکار می‌کند: عدم تفکیک «جزء محیط» از «ارزیابی جزء». مشارکت‌کنندگان به جای اشاره به یک جزء مشخص و قابل ارجاع، غالباً صفات ارزشی را به عنوان نقاط وارد ماتریس می‌کنند. این جابه‌جایی، در سطح واقعی، ریشه در این دارد که در عمل، مرحلهٔ تحلیل جزء (یعنی شکستن پدیده به اجزا و بررسی کارکرد آن‌ها) پیش از ورود به ماتریس انجام نمی‌شود. بنابراین، ابهام در ماهیت نقاط ناشی از فقدان مرحلهٔ تحلیل جزء پیش از ورود به ماتریس است. در یک بازخوانی مبتنی بر واقعیت، می‌توان استدلال کرد که نقاط در بنیان خود به اجزای محیط درونی و بیرونی برنامه‌ریزی ارجاع دارند؛ اجزایی که دارای وجود عینی یا ذهنی‌اند و این کیفیت‌ها و کارکردهای آن‌هاست که مثبت یا منفی بودنشان را تعیین می‌کند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود نقطه در سوات نه به عنوان یک صفت ارزشی، داوری کلی یا نتیجه تحلیل، بلکه به عنوان

یک جزء قابل ارجاع از سیستم و محیط پیرامونی آن فهم شود؛ جزئی که می‌تواند در قالب موجودیت، منبع، قابلیت، وضعیت یا فرایند عینی یا برساختهٔ اجتماعی ظاهر شود، اما در هر حال باید بتوان آن را به موضوعی مشخص که این گزاره درباره آن استناد می‌کند، ارجاع داد (Valentin, 2001; Sammut-Bonnici & Galea, 2015). به بیان دیگر، به نظر می‌رسد آنچه در ماتریس ثبت می‌شود، باید «چیزها» یا «اجزا» برآمده از محدودهٔ برنامه‌ریزی باشند، نه فقط اوصاف پراکنده یا داوری‌های کلی. اهمیت این موضوع در عملیاتی کردن راهبردها نیز باید مورد توجه قرار بگیرد. پس از ساخت راهبردها، این اجزا یا به تعبیر سوات همین نقاط هستند که باید به‌کار بسته شوند تا راهبردها نمود عملیاتی پیدا کنند؛ و عدم ارجاع مستقیم به آن‌ها می‌تواند به برنامه‌های عملیاتی غیرمرتبط با داشته‌های محدودهٔ برنامه‌ریزی بینجامد.



شکل ۱. فرایند پس‌کاوی مبتنی بر واقع‌گرایی انتقادی: گذار از سطح تجربی به سازوکارهای مولد در بازتعریف نقطه

در خصوص تمایز میان محیط درون و بیرون نیز یافته‌ها بر چندبعدی بودن این مفهوم دلالت دارد، اما در عین حال نشان می‌دهند برخی از این ابعاد نیازمند بازنگری انتقادی هستند. در میان مبانی مختلف (فضایی، کنترلی، علّی، زمانی و نسبی)، به نظر می‌رسد دو مؤلفهٔ فضایی ـ جغرافیایی و کنترل، اختیار و مداخله‌پذیری نقش تعیین‌کننده‌تری نسبت به سایرین دارند. در حالی که رویکردهای جغرافیایی، تمایز درون و بیرون را به مرزهای مکانی فرو می‌کاهند، شواهد نشان می‌دهد بسیاری از پدیده‌های واقع در داخل مرز جغرافیایی، عملاً خارج از حیطهٔ کنترل هستند و بالعکس (Ghazinoory et. al., 2011; GÜREL & TAT, 2017). لذا برای پرهیز از جایگزین کردن یک تقلیل‌گرایی جدید به جای ابهام قبلی، یافته‌های مربوط به این دو معیار باید با یکدیگر مقایسه و در نسبت با منطق خود سوات تفسیر شوند. اجزای محیط درون باید به عنوان داشته‌های محدودهٔ برنامه‌ریزی پشتوانهٔ راهبردهای برآمده از سوات باشند. همچنین، راهبردها باید امکان تغییر در شرایط این اجزا را جهت رفع کاستی‌ها یا به ایده‌آل رساندن کیفیت‌هایشان داشته باشند. بنابراین، پس‌کاوی یافته‌ها سازوکار مولد سوم یعنی عدم اتکای صرف به یک معیار برای تمایز محیط درونی از بیرونی را آشکار می‌کند و ضرورت اتخاذ معیاری ترکیبی ـ رابطه‌ای را نشان می‌دهد. جایگزینی معیار واحد با معیار ترکیبی ـ رابطه‌ای را نشان می‌دهد؛ به این معنا که تمایز درون و بیرون را نمی‌توان فقط به صورت یک مرز جغرافیایی یا نهادی فهم کرد؛ بلکه باید آن را به نسبت یک جزء با «سیستم مورد مطالعه و ظرفیت مداخله در آن» مرتبط دانست. بر این‌اساس، محیط درون شامل اجزایی است که به سیستم مورد مطالعه تعلق دارند و می‌توان آن‌ها را، مستقیم یا غیرمستقیم، در چارچوب راهبردهای آن به‌کار گرفت یا تغییر داد؛ در مقابل، محیط بیرون شامل اجزا و شرایطی است که اگرچه می‌توانند بر سیستم اثرگذار باشند، اما در قلمرو مداخلهٔ مستقیم آن قرار ندارند.

در این‌میان، از چالش‌برانگیزترین برداشت‌ها، تفسیر زمانی از درون و بیرون است که مبتنی بر تمایز میان بالفعل و بالقوه صورت می‌گیرد (Golkar, 2011). این برداشت، اگرچه در برخی حوزه‌ها (به‌ویژه طراحی شهری) رواج دارد، اما از منظر تحلیلی نیازمند بازنگری انتقادی است. چراکه بالقوه بودن یک جزء، به معنای تعلق آن به بیرون نیست. هر آنچه در قلمرو برنامه‌ریزی وجود دارد و امکان بهره‌برداری از آن (مستقیم یا غیرمستقیم) فراهم است، بخشی از

درون محسوب می‌شود، حتی اگر هنوز بالفعل نشده باشد. به عنوان مثال، یک منبع طبیعی بهره‌برداری‌نشده در داخل محدوده، همچنان یک دارایی درونی است و باید به‌مثابه قوت بالقوه در نظر گرفته شود، نه فرصت بیرونی (Valentin, 2001). این مثال نشان می‌دهد «بالقوه بودن» یک ویژگی زمانیِ یک جزء است، نه معیاری برای تعیین جایگاه آن در محیط درون یا بیرون. به بیان دیگر، یک جزء می‌تواند هم‌زمان در محیط درون قرار داشته و بالقوه باشد؛ همان‌گونه که یک عامل بیرونی می‌تواند بالفعل و در حال اثرگذاری باشد. از این‌رو، زمان در بازخوانی حاضر از جایگاه یک «معیار تعیین‌کننده» به یک «ویژگی توصیفی و تحلیلی» تنزل می‌یابد. امکان مشارکت شهروندان در یک طرح بازآفرینی نیز از جمله داشته‌های ذهنی محیط درون محسوب می‌شود. این خصلت مشارکت در وجود ساکنان نهادینه است و فقط برای بالفعل شدن به یک محرک درونی یا بیرونی نیاز دارد. در مقابل، محیط بیرون نیز می‌تواند شامل عناصر بالفعل و بالقوه باشد که خارج از حیطهٔ کنترل مستقیم قرار دارند. بنابراین، معیار زمان به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای معتبری برای این تمایز باشد و اتکای بیش از حد به آن، می‌تواند به جابه‌جایی‌های مفهومی نادرست در ماتریس بینجامد و موجب غفلت برنامه‌ریزان نسبت بسیاری از داشته‌ها شود.

مجموع این ابهامات در نهایت بر نحوهٔ صورت‌بندی چهارگانهٔ سوات نیز تأثیر می‌گذارد. اگر نقاط به‌درستی به اجزای واقعی ارجاع داده شوند و تمایز درون و بیرون بر مبنای ترکیبی از واقعیت فضایی و کنترل‌پذیری تعریف شود، آن‌گاه دسته‌بندی چهارگانه تا حد زیادی به صورت طبیعی و مبتنی بر واقعیت شکل می‌گیرد. اما این نتیجه نیازمند یک گام مهم دیگر است: مقایسهٔ یافته‌های تجربی با مفاهیم بازسازی‌شده و تبدیل آن‌ها به معیارهای تشخیصی. به بیان دیگر، هدف پس‌کاوی در این پژوهش فقط ارائهٔ تعاریف جدید برای قوت، ضعف، فرصت و تهدید نیست؛ بلکه باید نشان داد چگونه می‌توان از این تعاریف برای تشخیص هر یک از چهارگانه‌ها در یک مورد مشخص استفاده کرد؛ امری که مستقیم به سازوکار مولد ابهام چهارم، یعنی ذاتی‌سازی جایگاه رابطه‌ای چهارگانه، برمی‌گردد. ابهامی که بر ضرورت درک این موضوع اشاره دارد که چهارگانه سوات در سطح واقعی در یک جایگاه رابطه‌ای در نسبت به اهداف برنامه‌ریزی قرار دارند. سازوکار مولد این ذاتی‌سازی، درهم‌آمیختگی دو مرحله تعیین جایگاه جزء در محیط درون/بیرون و ارزیابی نسبت جزء با اهداف برنامه‌ریزی است. در این‌میان، توجه به امکان تغییر و بهره‌برداری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عنوان نمونه، ویژگی‌های ذاتی و تغییرناپذیر محیط (مانند شرایط اقلیمی یا جغرافیایی) را نمی‌توان به‌سادگی در قالب ضعف صورت‌بندی کرد، زیرا چنین برچسب‌گذاری‌ای می‌تواند مسیر برنامه‌ریزی را به سمت مداخلات نامتناسب و یا بازتولید صرف وضعیت پیش از بروز مسئله هدایت کند (Ghazaie, 2026: 117). همچنین، نگارش چهارگانه باید به گونه‌ای باشد که مستقیم به اجزا اشاره کند و از اطاله و تکرار اوصاف ارزشی پرهیز نماید؛ چراکه خود جایگاه هر جزء در ماتریس، بار ارزشی آن را مشخص می‌کند (Leigh, 2010; Clark, 2011). بر این اساس، عبارت چهارگانه باید حاصل دو مرحلهٔ متمایز باشد: نخست، شناسایی و تحلیل جزء و تعیین جایگاه آن در محیط درون یا بیرون؛ و دوم، ارزیابی رابطهٔ آن جزء با اهداف برنامه‌ریزی برای تعیین اینکه آیا این جزء مزیت‌آفرین، محدودکننده، فرصت‌آفرین یا تهدیدکننده است. این تفکیک مانع از آن می‌شود که صفاتی مانند «بالا»، «کم»، «خوب» یا «بد» مستقیم به عنوان خودِ نقاط وارد ماتریس شوند. به عنوان مثال، عبارت «امکان ایجاد ....» که معمولا در سلول فرصت‌ها نوشته می‌شود یکی از اشتباهات رایج است و دقیقاً به آن جزئی از محدوده درون برنامه‌ریزی که این امکان را ایجاد می‌کند، اشاره نمی‌کند. این عبارت در واقع نه‌تنها فرصت نیست، بلکه بیشتر از جنس برنامه به نظر می‌رسد. همچنین، عبارت «کمبود ...» یا «.... بالا» از جمله دیگر اشتباهات رایج هستند. «کمبود» و «بالا» از جمله صفت‌هایی هستند که در نتیجهٔ فرایند تجزیه‌وتحلیل (یعنی قبل از ماتریس سوات) فهم شده و به عنوان مبنایی برای دسته‌بندی آن‌ها در سوات استفاده می‌شوند. در خصوص «نبود»، «عدم» و «فقدان» هم باید توجه داشت که هر نبودی لزوماً واجد بار معنایی مثبت یا منفی نیست. این نبودن باید در تعامل با هدف مورد توجه و بررسی قرار بگیرد (آیا باید می‌بوده است و الان نیست؟ یا نمی‌بایست می‌بوده و هم‌اکنون هست؟).

برآیند مراحل توصیف، وضوح تحلیلی، استفهام، پس‌کاوی و مقایسهٔ یافته‌های تجربی با مبانی نظری نشان می‌دهد که می‌توان ماتریس سوات و اجزای آن را به گونه‌ای بازتعریف کرد که وابستگی آن به برداشت‌های متکثر و داوری‌های فردی کاهش یابد. این بازتعریف، در سطح واقعی، اصلاح چهار سازوکار مولد پیش‌گفته است: (۱) بازگرداندن کارکرد سازمان‌دهی به سوات، به‌جای تقلیل آن به شناخت؛ (۲) بازتعریف نقطه به عنوان «جزء قابل ارجاع محیط»، به جای صفت ارزشی یا داوری کلی؛ (۳) تعریف درون و بیرون بر مبنای نسبت رابطه‌ای جزء با سیستم و ظرفیت مداخله، به‌جای معیار واحد جغرافیایی یا کنترلی؛ و (۴) تعریف چهارگانه به عنوان جایگاه رابطه‌ای جزء در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی، به‌جای صفات ذاتی. بر این‌اساس، پاسخ به سؤال پژوهش حاضر، یعنی «چگونه می‌توانیم سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن را به نوعی کمتر مناقشه‌انگیز در ادبیات شهرسازی بازتعریف کرد؟»، در قالب یک زنجیرهٔ منطقی قابل ارائه است: نخست، کارکرد سوات «شناخت و تحلیل اولیه» نیست، بلکه سازمان‌دهی و صورت‌بندی شناخت تحلیل‌شده برای پشتیبانی از تصمیم‌گیری و تدوین راهبرد است. بنابراین، تحلیل علّی و شناخت سازوکارهای مؤثر باید پیش از ورود اطلاعات به ماتریس انجام شود. دوم، «نقطه» باید به یک جزء و داشتهٔ مشخص و قابل ارجاع از سیستم یا محیط پیرامونی آن اشاره داشته باشد؛ نه فقط یک صفت، داوری ارزشی، نتیجه تحلیل یا عبارت کلی. سوم، محیط درون و بیرون باید بر اساس نسبت جزء با سیستم مورد مطالعه تعیین شود. تعلق فضایی می‌تواند یکی از شواهد این تعیین باشد، اما به‌تنهایی کافی نیست. معیار اساسی آن است که آیا جزء مورد نظر در قلمرو سیستم و ظرفیت مداخلهٔ مستقیم یا غیرمستقیم آن قرار دارد یا خیر. چهارم، بالفعل یا بالقوه بودن یک جزء به‌تنهایی جایگاه آن را در محیط درون یا بیرون تعیین نمی‌کند؛ زیرا یک جزء درونی می‌تواند بالقوه و یک جزء بیرونی می‌تواند بالفعل باشد. پنجم، قوت، ضعف، فرصت و تهدید صفات ذاتی اجزا نیستند، بلکه جایگاه تحلیلی یک جزء در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی را نشان می‌دهند. بنابراین، یک جزء مشخص می‌تواند در یک شرایط یا نسبت با یک هدف، قوت و در شرایط یا نسبت با هدفی دیگر، ضعف باشد؛ بدون آنکه ماهیت خود جزء تغییر کرده باشد.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازخوانی انتقادی ماتریس سوات نشان داد این ابزار، برخلاف تصور تثبیت‌شده از آن به عنوان چارچوبی بدیهی

و استاندارد، در سطح کاربرد و ادراک با نوعی چندگانگی مفهومی و ناهم‌خوانی در تفسیر عناصر بنیادین خود مواجه است. این ناهم‌خوانی به‌ویژه در کارکرد ماتریس، ماهیت نقاط، تمایز محیط درون و بیرون و نحوهٔ صورت‌بندی چهارگانهٔ سوات قابل مشاهده است و بیانگر آن است که سوات در عمل بیش از آنکه مبتنی بر یک منطق واحد و مشترک باشد، بر مجموعه‌ای از برداشت‌های متکثر از واقعیت استوار شده است.

در عین حال، بسیاری از نقدهایی که در ادبیات پیشین نسبت به سوات مطرح شده‌اند و آن را در مجموع ناکارآمد خوانده‌اند، ریشه در همین ابهامات مفهومی دارند. بازخوانی ارائه‌شده در این مطالعه، با تفکیک دقیق میان سطوح تحلیل، تأکید بر نقش سوات به عنوان چارچوب سازمان‌دهنده شناخت تحلیل‌شده، و بازتعریف نقاط به‌مثابه اجزای واقعی قابل شناسایی در محیط برنامه‌ریزی، و همچنین صورت‌بندی تمایز درون و بیرون بر مبنای نسبت میان محدودهٔ فضایی ـ جغرافیایی و امکان کنترل و مداخله در اجزای محیط، نشان می‌دهد بخشی از این انتقادها نه به ذات ابزار، بلکه به نحوهٔ فهم و به‌کارگیری آن و یا به تعبیری فاصله گرفتن از بنیان‌های واقع‌گرایانه بازمی‌گردد. در واقع، این بازخوانی نشان می‌دهد حیات سوات نه در تکرار رویه‌های رایج، بلکه در بازگشت به بنیان‌های دقیق‌تر تحلیلی و واقع‌گرایانه امکان‌پذیر است؛ بنیانی که در آن، تمایز میان «آنچه هست» و «آنچه تصور می‌شود» به صورت روشن حفظ می‌شود.

بر مبنای این بازخوانی، می‌توان فرایند تعیین جایگاه یک جزء در ماتریس سوات را نیز به‌صورت یک رویهٔ نظام‌مند صورت‌بندی کرد. در این رویه، نقطهٔ ورود به ماتریس نه یک برچسب ارزشی مانند «قوت» یا «ضعف»، بلکه یک جزء از محیط برنامه‌ریزی است که پیش از ورود به ماتریس، شناسایی و تحلیل شده است. سپس، جایگاه این جزء در نسبت با محدودهٔ فضایی-جغرافیایی و میزان امکان کنترل و مداخله در آن تعیین می‌شود تا تعلق آن به محیط درون یا بیرون مشخص شود. در گام بعد، نسبت همان جزء با هدف برنامه‌ریزی تعیین می‌کند که درون یا بیرون بودن آن چگونه در قالب یکی از چهارگانهٔ سوات صورت‌بندی شود؛ به گونه‌ای که جزء درونیِ مساعد و قابل بهره‌برداری در نسبت با هدف، «قوت»؛ جزء درونیِ نامساعد و قابل تغییر، «ضعف»؛ جزء بیرونیِ مساعد و قابل بهره‌برداری، «فرصت» و جزء بیرونیِ نامساعد و محدودکننده، «تهدید» تلقی شود. بدین‌ترتیب، چهارگانهٔ سوات نه نقطهٔ آغاز تحلیل، بلکه حاصل یک زنجیرهٔ استدلالی از «جزء تحلیل‌شده» به «درون/بیرون» و سپس به «قوت/ضعف/فرصت/تهدید» خواهد بود. چک‌لیست ارائه‌شده در شکل ۲ این فرایند را به صورت ماتریسی خلاصه می‌کند.

گام	سؤالات راهنما	معیارهای تشخیص	گزینه‌ها / تشخیص	خروجی این گام
۱ ورود جزء تحلیل‌شده‌ی محیط	• این جزء چیست؟ • آیا در محدوده‌ی برنامه‌ریزی شناسایی و تجزیه و تحلیل شده است؟ • ماهیت آن چیست؟ (عینی/ذهنی)	• جزء مشخص، قابل شناسایی و قابل ارجاع است. • بر اساس تحلیل وضعیت، ویژگی‌ها و کارکردها، پیوندها و علل مرتبط با آن روشن شده است. • نتیجه ارزیابی (مثبت/منفی) نیست؛ صرفاً جزء «تجزیه و تحلیل» شده است.	**تأیید ورود:** جزء تجزیه و تحلیل شده آماده ورود به فرآیند تعیین جایگاه است.	جزء تحلیل‌شده‌ی محیط
۲ تعیین محیط درون یا بیرون	• آیا این جزء داخل محدوده فضایی – جغرافیایی برنامه‌ریزی است؟ • میزان امکان کنترل و مداخله بر این جزء توسط نظام برنامه‌ریزی/مدیریت چقدر است؟	معیار فضایی – جغرافیایی: • داخل محدوده است. • خارج از محدوده است. معیار کنترل و مداخله: • کنترل و مداخله بالا/زیاد است. • کنترل و مداخله کم/ناچیز است	ترکیب معیارها / نتیجه داخل محدوده + کنترل/مداخله زیاد → محیط درون داخل محدوده + کنترل/مداخله کم → محیط بیرون خارج محدوده → محیط بیرون	تعلق جزء به محیط درون یا بیرون
۳ ارزیابی نسبت جزء با هدف	• این جزء چه تأثیری بر دستیابی به هدف یا اهداف برنامه‌ریزی دارد؟ • آیا موجب تسهیل و پیشبرد اهداف می‌شود یا موجب مانع ایجاد کردن یا تضعیف آن‌ها؟	قابلیت بهره‌برداری/تأثیرگذاری: • قابلیت بهره‌برداری و تقویت/استفاده • قابلیت تغییر و بهبود • غیرقابل تغییر نوع نسبت به هدف: • اثر مثبت (تسهیل‌کننده) • اثر منفی (محدودکننده)	**بر اساس نوع اثر، ماهیت جزء نسبت به هدف مشخص می‌شود.**	ماهیت جزء نسبت به هدف
۴ تعیین جایگاه در چهارگانه‌ی سوات	**تعیین جایگاه نهایی جزء در ماتریس SWOT بر اساس دو بعد: محیط (درون/بیرون) و نوع اثر نسبت به هدف**			جایگاه نهایی: قوت، فرصت، ضعف، تهدید

محیط بیرون (خارج از محدوده/خارج از کنترل یا کنترل کم)		محیط درون (داخل محدوده و کنترل‌پذیر/مداخله‌پذیر)	
اثر مثبت (تسهیل‌کننده)	اثر منفی (محدودکننده)	اثر مثبت (تسهیل‌کننده)	اثر منفی (محدودکننده)
فرصت (O) عامل بیرونی که امکان پیشبرد هدف را فراهم می‌کند	تهدید (T) عامل بیرونی که مانع دستیابی به هدف می‌شود	قوت (S) دارایی یا عاملی درونی که دستیابی به هدف را تسهیل می‌کند	ضعف (W) دارایی یا عاملی درونی که دستیابی به هدف را دشوار می‌کند

یادآوری برای استفاده از چک لیست

- این فرآیند یک زنجیرهٔ منطقی است: جزء تجزیه و تحلیل شده، درون/بیرون، نوع اثر نسبت به هدف، جایگاه در سوات، مبنای تدوین راهبرد
- ارزیابی مثبت یا منفی، تنها در نسب با هدف یا اهداف برنامه‌ریزی معتبر است؛ نسبت به اهداف مختلف امکان تغییر دارد.
- تعیین محیط درون و بیرون باید بر اساس ترکیب معیار فضایی-جغرافیایی و کنترل/مداخله صورت گیرد؛ اتکا به زمان (بالقوه/بالفعل) می‌تواند با واقعیت در تعارض باشد.
- هر جزء باید مستقیما به یک داشته واقعی قابل ارجاع در محیط برنامه‌ریزی اشاره کند؛ عبارات کلی، ارزشی یا برنامه‌ای ورودی ماتریس نیستند.

شکل ۲. چک‌لیست نظام‌مند تعیین جایگاه اجزای محیط برنامه‌ریزی در ماتریس سوات (از اجزای تجزیه‌وتحلیل‌شدهٔ محیط تا چهارگانه سوات)

بر این‌اساس، در پاسخ مستقیم به سؤال پژوهش مبنی بر اینکه «چگونه می‌توان سوات و اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن را به نوعی کمتر مناقشه‌انگیز در ادبیات شهرسازی بازتعریف کرد؟»، می‌توان گفت که این امر نه از طریق ارائه تعاریفی منفصل برای چهارگانهٔ سوات، بلکه از طریق بازسازی رابطهٔ منطقی میان اجزای آن امکان‌پذیر است. در این بازتعریف، کارکرد سوات سازمان‌دهی و صورت‌بندی شناختِ پیشاپیش تحلیل‌شده برای ساخت راهبرد است؛ «نقاط» به اجزای قابل شناسایی محیط برنامه‌ریزی ارجاع دارند؛ تمایز محیط درون و بیرون بر اساس نسبت جزء با محدودهٔ فضایی ـ جغرافیایی و میزان کنترل و امکان مداخله تعیین می‌شود؛ و در نهایت، قوت، ضعف، فرصت و تهدید نه به عنوان ماهیت ذاتی اجزا، بلکه به عنوان جایگاه آن‌ها در نسبت با اهداف برنامه‌ریزی تعیین می‌شوند. از این منظر، بازتعریف سوات بیش از آنکه به تغییر شکل ظاهری ماتریس منجر شود، به اصلاح مسیر تبدیل واقعیت تحلیل‌شده به

صورت‌بندی راهبردی می‌انجامد و می‌تواند بخشی از مناقشات مفهومی موجود پیرامون این ابزار را کاهش دهد.

در امتداد این نتایج، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به جای پذیرش پیش‌فرض‌های رایج درباره سوات، به ارزیابی انتقادی کاربردهای آن در اسناد، طرح‌ها و پروژه‌های واقعی بپردازند. به طور مشخص، می‌توان از یافته‌ها و چارچوب بازخوانی حاضر برای بررسی سوات‌های به‌کاررفته در طرح‌های آمایش سرزمین استان‌های ایران استفاده کرد و سنجید که اجزای بازنمایی‌شده در این ماتریس‌ها تا چه اندازه با واقعیت محیط برنامه‌ریزی، از حیث ماهیت اجزا، تمایز درون و بیرون و نسبت آن‌ها با اهداف برنامه‌ریزی، همخوانی دارند. چنین پژوهشی همچنین می‌تواند بررسی کند که آیا بازخوانی انتقادی سوات بر اساس چارچوب حاضر، به تغییر در چهارگانهٔ سوات و در پی آن به تغییر در راهبردهای تعیین‌شده در طرح‌های آمایش منجر می‌شود یا خیر. همچنین توسعهٔ یک چارچوب ارزیابی‌محور برای سنجش کیفیت به‌کارگیری سوات می‌تواند به ارتقای دقت تحلیلی و کاهش خطاهای مفهومی در فرایندهای برنامه‌ریزی کمک کند.

این پژوهش، به عنوان مطالعه‌ای کیفی با هدف بازخوانی مفهومی ماتریس سوات، با محدودیت‌هایی همراه است که در تفسیر یافته‌ها باید مورد توجه قرار گیرند. نخست، بخش عمدهٔ داده‌های پژوهش از طریق پرسشنامهٔ نیمه‌ساخت‌یافته و پاسخ‌های مکتوب گردآوری شد. اگرچه پرسش‌های باز امکان بیان آزادانهٔ دیدگاه‌ها را فراهم کردند، این شیوه در مقایسه با مصاحبهٔ عمیق و تعاملی می‌تواند فرصت پژوهشگر برای طرح پرسش‌های پیگیرانه، روشن‌سازی ابهامات و واکاوی لایه‌های عمیق‌تر استدلال مشارکت‌کنندگان را محدود کند. ازاین‌رو، برخی از تمایزها یا سازوکارهای مفهومی شناسایی‌شده ممکن است در صورت استفاده از مصاحبه‌های عمیق‌تر، به صورت‌بندی‌های تفصیلی‌تری منجر شوند.

مشارکت نویسندگان

هر دو نویسنده به طور مساوی در تمامی مراحل انجام پژوهش و نگارش مقاله مشارکت داشته‌اند.

تشکر و قدردانی

به این‌وسیله از سردبیر محترم و داوران گرامی مجله، به‌پاس صرف وقت، دقت علمی و ارائهٔ دیدگاه‌ها و پیشنهادهای ارزشمند که در ارتقای کیفیت علمی و ساختاری این مقاله مؤثر بود، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌شود. همچنین، از تمامی استادان، متخصصان و پژوهشگرانی که از سرتاسر ایران در این پژوهش مشارکت کردند و دیدگاه‌ها و تجربیات ارزشمند خود را با نگارندگان به اشتراک گذاشتند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که در ارتباط با این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود ندارد.

یادداشت‌ها

[1] کارکرد ماتریس سوات چیست؟ نقاط، که به طور مصطلح در تعابیری مانند «قوت»، «ضعف»، «تهدید» و «فرصت» به کار می‌روند، به چه چیزی در محدودهٔ برنامه‌ریزی ارجاع دارند؟ محیط بیرون و درون در ماتریس سوات به چه معناست، چه ویژگی‌هایی دارند و چگونه باید تعیین شوند؟ قوت‌ها چیستند؟ ضعف‌ها چیستند؟ فرصت‌ها چیستند؟ تهدیدها چیستند؟

منابع

Akbari, R., Ghaderian, M., & Montazeri, M. (2015). The query around efficiency of SWOT technique with present suggestive comprehensive model for urban issue (case study: strategic planning in rural fabric of NaeimAbad, Yazd). *Hoviat Shahr*, 9(22), 87-100. https://dorl.net/dor/20.1001.1.17359562.1394.9.22.8.8

Al-Araki, M. (2013). SWOT analysis revisited through the PEAK framework. *Journal of Intelligent & Fuzzy Systems*, 25, 615–625. https://doi.org/10.3233/IFS-120668

Bhaskar, R. (1975/2008). *A Realist Theory of Science*. London and New York: Routledge.

Blaikie, N. (2016). *Designing social research: The logic of anticipation. (H. Chavoshian, Trans.)*. Tehran: Nashr-e-Ney.

Chermack, T., & Kasshanna, B. (2007). The use and misuse of SWOT analysis and implications for HRD professionals. *Human Resource Development International*, 10(4), 383-399. https://doi.org/10.1080/13678860701718760

Clark, A. (2011). Educators vs. entrepreneurs: Traits and bias in the teaching of SWOT. *Journal of Further and Higher Education*, 35(2), 287-298. https://doi.org/10.1080/0309877X.2011.558892

Coman, A., & Ronen, B. (2009). Focused SWOT: Diagnosing critical strengths and weaknesses. *International journal of production Research*, 47(20), 5677-5689. https://doi.org/10.1080/00207540802146130.

Dadashpoor, H., & Rostami, F. (2019). Mechanisms and rules governing the lock-in of regional development in Khuzestan Province of Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 11(3), 109-138. https://doi.org/10.22035/ISIH.2019.2935.3270.

Danermark, B., Ekstrom, M., & Jakobsen, L. (2002). *Explaining society: An introduction to critical realism in social sciences*. New York and London: Routledge.

Ehsani Moghadam, N., Danaeefard, H., Khaefelahi, A.A., & Fani, A.A. (2020). Research methodology of critical realism: Theoretical foundations, process, and implementation. *Methodology of Social Sciences and Humanities*, 26(102), 1-22. https://doi.org/10.30471/mssh.2020.6470.2032

Ghanbri, A., & Sardari, A. (2018). The land use of Border areas with emphasis on strategies and priorities of planning border areas of Marivan and Baneh. *Quarterly of Geography & Regional Planning*, 8(30), 179-193. https://doi.org/20.1001.1.22286462.1397.8.2.12.1

Ghazaie, M. (2026). Appreciative inquiry and rethinking regional planning: Toward co-engagement with the region. *Urban Economics and Planning*, 7(11), 98–123. https://doi.org/10.22034/uep.2026.578829.1863.

Ghazinoory, S., Abdi, M., & Azadegan-Mehr, M. (2011). SWOT methodology: A state-of-the-art review for the past: A framework for the future. *Journal of Business Economics and Management*, 12(1), 24–48. https://doi.org/10.3846/16111699.2011.555358

Goleij, R., & Sharifzadegan, M. H. (2022). Applying the property rights approach in urban planning to solve the problem of externalities. *Urban Economics and Planning*, 3(2), 122-135. https://doi.org/10.22034/uep.2022.326173.1181

Golkar, K. (2006). Tailoring SWOT analytical technique to urban design practice. *SOFFEH*, 15(41), 44-64. https://www.sid.ir/paper/94372/en

Golkar, K. (2011). *Creating sustainable place: Reflections on urban design theory*. Tehran: Shahid Beheshti University Publication.

GÜREL, E., & TAT, M. (2017). SWOT analysis: A theoretical review. *The Journal of International Social Research*, 10(51), 994-1006. https://doi.org/10.17719/jisr.2017.1832

Hill, T., & Westbrook, R. (1997). SWOT analysis: It's time for a product recall. *Long Range Planning*, 30(1), 46-52. https://doi.org/10.1016/S0024-6301(96)00095-7.

Hosseini, A., & Shahanghi, A. (2016). Harmonizing SWOT Analysis Technique from the Perspective of Passive Defense Studies. *Passive Defense*, 57-66. https://pd.ihu.ac.ir/article_200642.html?lang=en

Kalafsky, R., & Sonnichsen, T. (2014). Employing SWOT analysis in coursework on the geographies of regional economic development and trade. *Journal of Geography*, 1-11. https://doi.org/10.1080/00221341.2014.980438

Khojir, Y. (2019). Strategy analysis method (SWOT) in communication and media. *New Science*, 216-240. https://www.mjourcom.ir/article_107417_en.html

Lee, Y.-H. (2013). Application of a SWOT-FANP method. *Technological and Economic Development of Economy*, 570-592. https://doi.org/10.3846/20294913.2013.837111

Leigh, D. (2010). SWOT analysis. In K. H. Silber, W. R. Foshay, R. Watkins, D. Leight, J. L. Moseley, & J. C. Dessinger, *Handbook of improving performance in the workplace, Volume Two* (pp. 115-140). International Society for Performance Improvement.

Lohrke, F., Mazzei, M., & Frownfelter-Lohrke, C. (2021). Should it stay or should it go? Developing an enhanced SWOT framework for teaching strategy formulation. *Journal of Management Education*, 1 – 38. https://doi.org/10.1177/10525629211021143

Lurati, F., & Zamparini, A. (2018). Communication SWOT analysis. *The International Encyclopedia of Strategic Communication*, 1-8. https://doi.org/10.1002/9781119010722.iesc0203

Majedi, H. (2012). Structural-strategic planning theory. *Hoviateshahr*, 11(6), 17 - 26. https://doi.org/20.1001.1.17359562.1391.6.11.2.9

Malekpour Asl, B., & Tighsaz Zadeh, M. (2020). Comparative comparison of institutional requirements of strategic planning model and structural-strategic planning of Tehran. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 13(32), 281-294. https://doi.org/10.22034/AAUD.2019.194058.1936

Menon, V., & Muraleedharan, A. (2020). Internet-based surveys: relevance, methodological considerations, and troubleshooting strategies. *General psychiatry*, 33(5), e100264. https://doi.org/10.1136/gpsych-2020-100264

Meyer, C., Cohen, D., & Nair, S. (2016). Swatting at SWOT. *Academy of Management*, 1. https://doi.org/10.5465/ambpp.2016.17447abstract

Mintzberg, H. (1994). *The rise and fall of strategic planning*. Free Press.

Mohammadpour, A. (2018). *Method for method: On the structure of knowledge in Humanities*. Tehran: Logos Publication.

Mohammadpur, A. (2013). *Qualitative research method: Counter method 1*. Tehran: Jameeshenasan Publishing.

Nadimi, H. (2005). Strategic planning of architecture schools, why and how? *SOFFEH*, 15(41), 126–141. https://doi.org/20.1001.1.16833870.1384.15.4.7.9

Petrauskas, V., Jasinevicius, R., Kazanavicius, E., & Meskauskas, Z. (2018). CWW elements to enrich SWOT analysis. *Journal of Intelligent & Fuzzy Systems*, 34, 307–320. https://doi.org/10.3233/JIFS-171280

Pickton, D., & Wright, S. (1998). What's SWOT in strategic analysis? *Strategic Change*, 7(2), 101-109. https://doi.org/10.1002/(SICI)1099-1697(199803/04)7:2<101::AID-JSC332>3.0.CO;2-6

Puyt, R., Lie, F. B., & Wilderom, C. P. (2023). The origins of SWOT analysis. *Long Range Planning*, 5(102304), 1 - 24. https://doi.org/10.1016/j.lrp.2023.102304

Sammut-Bonnici, T., & Galea, D. (2015). SWOT analysis. *Wiley encyclopedia of management*, 12(1), 1-8. https://doi.org/10.1002/9781118785317.weom120103

Srinivasan, S. (2010). SWOT analysis. In J. Sheth & N. Malhotra, *Wiley international encyclopedia of marketing*. John Wiley & Sons Ltd.

Valentin, E.K. (2001). Swot analysis from a resource-based view. *Journal of Marketing Theory and Practice*, 9(2), 54-69. http://dx.doi.org/10.1080/10696679.2001.11501891

Valentin, E. K. (2005). Away with SWOT analysis: Use defensive/offensive evaluation instead. *The Journal of Applied Business Research*, 21(2), 91-105. https://doi.org/10.19030/jabr.v21i2.1492.

Vonk, G., Geertman, S., & Schot, P. (2007). A SWOT analysis of planning support systems. *Environment and Planning* A, 39, 1699-1714. https://doi.org/10.1068/a38262

Wait, M., & Govender, C. (2018). SWOT criteria for the strategic evaluation of work. *African Education Review*, 1-18. https://hdl.handle.net/10210/397711